



آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

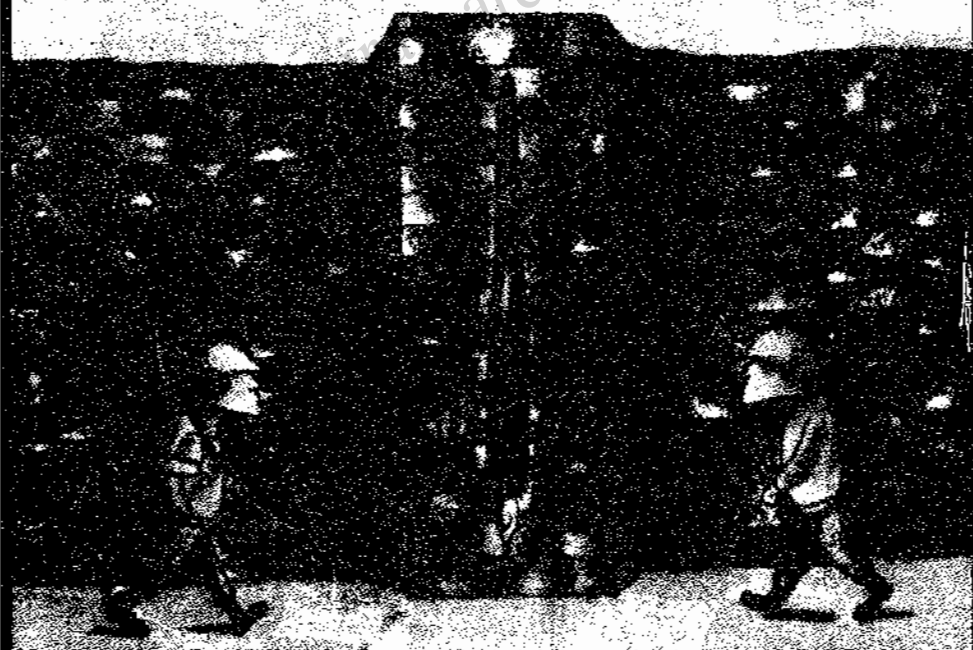
سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

خرداد ۱۳۵۶

سال سوم، شماره سوم

نویسندگان، شاعران و هنرمندان

به اسارت اندیشه اعتراض میکنند!



در این شماره :

- ۲ سخنی با شما
- ۳ نامه‌ی سرکشاده به امیر عباس هویدا
- ۶ چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است؟
- ۱۰ چرا "کمیته مرکزی"؟
- ۱۵ سرق شاه با رواء چیست؟
- ۱۶ کدام کفدراسیون؟
- ۱۹ نگاهی به آموزش عالی در کشور انقلاب اکتبر
- ۲۰ از زندگی لنین
- ۲۱ باور (شعر)
- ۲۲ مسئله‌ی مسکن و جوانان
- ۲۶ مسئله‌ی مسکن شاه و کد انجمناسد
- ۲۷ زنان و کودکان در سوسیالیسم و سرمایه‌داری
- ۲۸ کوبائیسها در آنگولا
- ۳۱ ساواک دشمن اصلی کتاب است
- عکس پشت جلد : از تظاهرات مردم تحت رهبری حزب توده ایران

سخنی با شما

درباره‌ی اینکه چرا در همین ماکتاب کم منتشر میشود ، کتاب خوان کم است و علاقه به مطالعه در بین جوانان دیده نمیشود رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی آن‌ها را سخن گفته اند و چه بسا که سالوسانه اشک اندوه بر این تاپاساها فرهنگی نیز فروخته اند . اما در تمام این دلسوزیهای دروغین و این توجه سربازی‌های ریایی سخنی از علت واقعی این ناپاساها گفته نشده است .

اینگ گروهی از نویسندگان ، شاعران و هنرمندان میهن ما این پرده می‌شید و ریاریبیک سوزده و در طوسی نامه ای سرکشاده به هویدا نخست وزیر شاه انگشت بر آن "راز مگو"ی رژیم نهاد مو "راز" را ، عیان کرد مانند آن اکسیر حیات بخش فرهنگ که در میهن ما از آن خبری نیست آن "راز" آزادی نام دارد . سخنان این گروه را در نامه‌ی سرکشاده‌ی آنها که در این شماره باز نویسی شده میخوانید .



رژیم شاه میکوشد تا با نقاب ازینستاره های رنگین و قرارداد های فرهنگی چهره‌ی گریه خفتان اندیشه را بیاراید . شاید بزرگ مردگان کودکان را بفریبد و شاید این حیلہ دشمنان خلق را دلخوش سازد ، اما بیچاران بیباک چهره‌ی شاداب و با طراوت آفرینش های راستین فرهنگی و نگاه تپه و خالی از زندگی اختناق را ، حتی از پس نقاب ها ، از هم باز می‌شناسند . گروهی از نویسندگان و هنرمندان پیشرو آلمان فدرال در جمعی انگشت بر این فریب نهادند و نقاب را پس زدند . حاصل گفتار آنها را بنام : "چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است؟" میخوانید .



فریب مردم و خدعه در کار خلق همیشه بایک شیوه و یک شگرد رخ نمیکشاید . در این رهگذر خام اندیشانی نیز تلاش میورزند تا به شیوه‌ی تر دستان که "آفتاب غیب میکنند" آفتاب را نابود جلوه دهند . بوده رانته بوده و هست را نیست سازند . در نوشته‌ی "چرا "کمیته مرکزی" روی سخن ما با اینگونه تر دستان است .

نمآره‌ها نکی

Hansfriedrich Wieland
Berliner Bank
Konto Nr. 3446269900

آدرس پستی

Postfach 11 - 0708
1 Berlin 11 - W. B.

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic
Youth and Students of Iran

Price: 1,- DM or its equivalent in all other countries

بها معادل ۱ مارک آلمان فدرال

نامه سرکشاده

جناب آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر

اطلاع دارید که گهگاه و به مناسبت‌های مختلف جلسات پرمردایی حتی با شرکت شخص جنابعالی تشکیل میشود، بعنوان رایزنی در راه ترویج کتاب، و بهتر از دیگران میدانید که طنین گفتگوها چون سیار از کارهای دیگر ولتی همزمان با آخرین جلسه خاموش میشود و هیچکس اثری از پیگیری و گره‌گشایی مشاهده نمیکند، گزارشهای رسمی ودولتی نشان میدهد که در کمیسیونها و سمینارهایی از این دست، تنها دست‌اندرکاران سانسور و تجارت کتاب و امروفتی چاپ و نشر دخالت دارند و برای هر یک فرصتی است که از منافع خود دفاع کنند. ناچار گفتگوها از حد و اندازه بشکلات و تنگناهای چاپ و توزیع و گران‌ی دستمزد ها و هزینه‌ی مواد اولیه فراتر نمرود.

مناسفانه نویسندگان، شاعران، مترجمان، محققان و مصنفان و سایر کسانی که با الفعل یا بالقوه در عرضی خلایق فکری و هنری صالحند و به حق باید در مرکز این دایره قرار داشته باشند، همان جلسات و سمینارها راه ندارند. به همین مناسبت هیچگاه مسئله از سطح ظاهر تجاوز نکرده و به ریشه‌ی مشکلات توجه نشده است.

نشر کتاب و بطور کلی ترویج هر نوع آثار فکری و هنری بخشی از مسئله‌ی وسیعتری است که فرهنگ ملی نامیده میشود و چاره‌جویی در باره‌ی این مسئله هم ناچار وابسته به اقدام و مشارکت فعالانسیه‌ی کسانی است که در کار خلایق فرهنگ و آفرینش فکری و هنری در صدمقدم قرار دارند و ارزشهای قومی با ملی فرهنگ جامعه را با آثار خوش‌زنده میدارند. تفکر و چاره‌جویی درباره‌ی اینکه چرا چنین مشارکت فعالانه و دیرگیرنده‌ی ای وجود ندارد، ما را برانگیخت تا چنین نامه‌ی بحضور آنجناب بنویسیم.

آقای نخست وزیر... فرهنگ و خلایق فکری و هنری در جامعه‌ی ما دچار توقف و رکود شد ما مست و حتی به جرات میتوان گفت که نشانه‌های بسیار نگران‌کننده‌ی از انحطاط فرهنگی نیز پیدا است. کم‌ابعاد آن هر روز گسترده‌تر میشود. به عقیده‌ی ما این وضع ناشی از عوامل پیش‌یا افتاده‌ی فنی و مالی در زمینه‌ی نشر کتاب نیست که در جامع رسمی و دولتی عنوان میشود، بلکه در درجه‌ی اول بسته به محدود بودن شدید شرایط تفکر خلاق و آزادانه برای نویسندگان، شاعران، اندیشمندان و کلیه کسانی است که در عرضی فکر و هنر صلاحیتی با الفعل یا بالقوه دارند. سپس مربوط به ضوابط شدید سانسور است که دستگا‌ه‌های مختلف دولتی اعمال میکنند و سومین مسئله در زمینه‌ی مشکل کتاب ناشی از محدودیت‌های شدید ی است که در جهت مطالعه‌ی کتاب برای مردم اهل مطالعه، بخصوص جوانان و دانشجویان بوجود آمده است.

محدود و تنگ است، فشارها و سایر عوامل بازدارنده‌ای که در برابر خلاقیت فکری و هنری وجود دارند نه تنها ناشی از مقررات و ضوابط قانونی و دموکراتیک نیست، بلکه مطلقاً دلخواسته‌ی دستگاهها و اشخاص مختلف و ناشی از بی‌اعتنائی آنها به قوانین رسمی و آزادی‌های انسانی است. با توجه به بقانون اساسی که معرف نظام دموکراسی و مشروطه‌ی کشور است و نگاهی به وضع موجود به جرأت می‌توان ادعا کرد که از پیش کلیه‌ی مواد از قانون اساسی که ضامن صیانت و تقویت اصلی انگیزه‌ها و محرکهای فرهنگی و خلاقیت فکری و رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی جامعه است مطلقاً به وسیله‌ی دولت و سازمانهای تابع آن به حال تعلیق و تعطیل درآمده است. نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه از هرگونه تأمین حقوق و قضایی و سیاسی و اجتماعی محرومند و در برخورد با قهر عوامل دولتی و سانسور، هیچ مرجع و تکیه‌گاه رسمی ندارند. چه بسا کسانی را می‌توان نام برد که بجزم تالیف یا ترجمه و یا حتی خواندن کتاب سالها در زندان بسر برده‌اند و می‌برند.

عامل اساسی خلاقیت فرهنگی و فکری، وجود ضمانتهای سیاسی و اجتماعی و قضایی برای آزادی تفکر و اندیشه، و آزادی مبادله‌ی افکار و تشکیل اجتماعات و چاپ و انتشار کتب و مجلات و مطبوعات جدی است که در قانون اساسی ما مندرج است و اعلامیه‌ی حقوق بشر به وضوح پیش‌بینی شده است. وجود همین آزادیها از صد سال پیش، جنبشهای فرهنگی و رشد و بلوغ فکری و سیاسی و اجتماعی مردمی را در کشورهای مختلف جهان سبب شده است که ما امروزه علت تعطیل آزادی و توقف فکری به صورت مصرف کننده‌ی محصولات مادی و معنوی آنها درآمده ایم و از این رهگذر رضائاتی کامل فرهنگی دچار شده ایم.

آقای نخست‌وزیر، رشد اجتماعی و اقتصادی هرگز به تنهایی با افزایش ارقام و آمار مربوط به افزایش درآمد ملی از راه فروش و صدور منابع طبیعی کشور و افزایش درآمد سرانه همراه با یک تنظیم نامتداول توزیع درآمد توجیه نمی‌شود و با رشد خلاقیت فکری و توسعه‌ی بنیادهای فرهنگی و گسترش فعالیتهای علمی و ادبی و هنری رابطه‌ی مستقیم دارد. توسعه، در درجه‌ی اول یک پدیده‌ی اجتماعی و فرهنگی است که گسترش صنایع و تراکم بی‌بند و بار شهرها از راه مهاجرت روستائیان و ترویج اقتصاد دولتی جای آنرا نمی‌گیرد. متأسفانه آثار و علائم انحطاط و رکود فکری و نازایی علمی و بی‌رونتی و جمود فرهنگی به روشنی در جامعه‌ی امروز هویدا شده است و هر ایرانی علاقمند به سرنوشت ملی و قومی خویش را این انحطاط و عقب‌تأخیرش در وضع اجتماعی کشور، نگران کرده است. اگر بنا باشد که ما بعنوان ملت آزادی و سربلند و متکی بکار و فرهنگ خویش در جهان باقی بمانیم، و میراث ملی و فرهنگی گذشته‌ی خویش را که در جهان درخششی کم نظیر دارد پاسداری کنیم، ناچاریم که قدم پیش‌نهییم و محدودیتهای موجود را از میان برداریم و با کار فکری و خلاق خود با تمام گروههای اجتماعی کشور ارتباطی سالم و اصیل برقرار کنیم. برای رسیدن به این هدف در چارچوب قانون اساسی کشور و حدود و سفور اعلامیه‌ی حقوق بشر، ما امضا کنندگان این نامه تقاضا داریم:

۱- قانون نویسندگان ایران که رونوشت اساسنامه‌ی آن به بیوسه تقدیم می‌شود و تقاضای ثبت رسمی آن شده است، بعنوان مرجعی برای تقاضای افکار روشنفکران ایران امکان فعالیت رسمی بیابد.

۲- هرگونه مانعی در راه تأسیس محل یا باشگاهی برای اجتماع اعضای این قانون در تهران و شهرستانها رفع شود.

۳- برای انتشار نشریه‌ی جهت قانون و توزیع بلا مانع آن در سراسر کشور تسهیلات قانونی فراهم شود.

آقای نخست‌وزیر، با انجام این تقاضا امید می‌رود مشارکتی که از هدفهای اعلام شده متأسفانه انجام نیافته‌ی دولت است به معنای اصیل و وسیع خود تأمین شود و همانطور که بارها اعلام شده، هر ایرانی، آزاد از هر نوع بیم و هراس، عقاید و افکار خویش را در محیطی سالم و هاری از کشمکشهای افراطی در چارچوب قوانین اساسی کشور به گوش سایرین برساند و ملت ایران توفیق بیابد در جهان پیشرفته‌ی امروز با رد دیگر خلاق فرهنگ و ارزشهای علمی و معنوی باشد، نه چنانکه امروز می‌بینیم، فقط مصرف کننده‌ی آنها.

آقای نخست‌وزیر، ما امضا کنندگان این ورقه بطور فرد فرد و جمعی مسئولیت نوشتن و امضا

کردن و به امضا رساندن این نامه را به عهده میگیریم و در مقابل دستگامهای دولتی جوابگو خواهیم بود *

آدمیت	دکتر فریدون	دانشور	دکتر سیمین	لارین	قاسم
آشوری	داریوش	رحیمی	دکتر مصطفی	میشری	اسداله
آل احمد	شمس	زهری	محمد	مشفق	بیروس
اعتماد زاده	محمود (پناذین)	ساعدی	دکتر غلامحسین	مقدّم مرغانی	رحمت اله
انوار	سید عبداله	سپانلو	محمد علی	ملك	دکتر حسین
بهار	دکتر مهدی	صفارزاده	ظاهره	موظن	ناصر
بیضایی	بهرام	عبداله پور	احمد	مومنی	باقدر
پاکدامن	دکتر ناصر	عنایت	دکتر محمود	مهید	محمد علی
پرهام	دکتر باقر	فانی	کامران	میرزا زاده	نعمت (آزم)
تقوایی	ناصر	قاضی	محمد	میرصادقی	جفال
تنکابنی	فریدون	کاتبی	علی	ناطق	دکتر هما
حاج سیدجواد علی اصغر	حاج سیدجواد علی اصغر	کاظمیه	اسلام	هزارخانی	دکتر منوچهر
خدابخش	ابوالفضل	کسرابی	سیاوش		
خبره زاده	علی اصغر	گلشیری	هوشنگ		

آقای نخست وزیر

اصل امضاها نزد اعضای کانون محفوظ است و چون خود شما بیشترید امید کفیه چه علت کانون نتوانسته است جدا نشانی مشخصی داشته باشد و امضا کنندگان این نامه باندازه کافی در جامعه شهرت دارند، پاسخ شما به هریک از امضا کنندگان در حکم پاسخ به همه است و به سایرین خواهد رسید *

تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری

شرط لازم برای سرنگونی رژیم شاه است

چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است؟

گولو ویتر Golwitzer نیز عضو آنست؛
و همچنین نینون Mino Tun عضو هیئت رئیسه
سازمان غوین المللی، بخش آلمان فدرال، و
شوراک رئیس اتحادیه چاپ و کاغذ شرکت
داشتند.

ولفرام فرمت سخنان خود چنین ادامه داد:
"آلمان فدرال با بسیاری از کشورهای جهان قرارداد
فرهنگی دارد، از جمله با رژیم نژادپرست افریقای
جنوبی، ولی گویا این کم نبود که حالا نوبت به انعقاد
قرارداد فرهنگی با رژیم ایران هم رسیده که مقدمات
آن در دست تهیه است و اگر ما اعتراض و مقاومت را
در این کشور بیسج نکیم باید در سال جاری تصویب
یونس تاگ، مجلس آلمان فدرال برسد." سپس فرمت
به سخنان خود چنین ادامه داد:

"در این کشور دیگر از شجاعت اخلاقی مفبری
چون گوستاو هاینه مان
ریاست جمهوری سابق آلمان خبری نیست. گوستاو
هاینه مان، در سال ۱۹۷۱ بعلمت اوضاع غیر قابل
تحمل ایران حاضر نشدند در جشنهای ۲۵۰۰ سالگی
شاهنشاهی ایران" شرکت کند. ولی امروز دیگر از یک
چنین شجاعت و خشم اخلاقی اثری در کشور ما برجای
نمانده است. امروز وزیر اقتصاد آلمان بازو بازو،
دست در دست، گونه یگونه آقای زول

رئیس سابق سازمان صنایع آلمان و دانشجویان او به
ایران سفر میکنند. امروز بنا بخواش صریح و زیر
اقتصاد، انجمن بورسهای آلمان در ایران نمایشگاه
کتاب سیگارد، چرا؟ چون فرهنگ باید بر آنچه
آلمان فدرال از ایران میخواهد پرده استوار بکشد.
مادر باره شاه خیلی چیزها میدانیم. راجع به زندگی
خصوصی او با زن سابق شاه فراوان میدانیم. از زندگی
فرح دیبا مفضل باخبریم و از طول موهای شاهزاده
کوچولو هم اطلاع داریم. خلاصه همه چیز را میدانیم

فرهنگ در آلمان فدرال و در کشورهای جهان
سوم بخاطر علائق اقتصادی، مشخص تر بگوئیم،
بخاطر علائق مجتمع نظامی-صنعتی، مورد استفاده
قرار میگیرد. چگونه؟ امشب میخواهیم از این چگونگی
آگاه شویم.

بر طبق ادعاهای رسمی دولت ایران، این کشور
یکی از پیشرفته ترین کشورهای جهان است. در یک
آگهی مطبوعاتی گفته شده بود: "انتظار میرود که تسای
سال ۱۹۹۰ ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر
شوروی، ژاپن و آلمان فدرال چهار کشور درجه اول
صنعتی در جهان باشند. پنجمین کشور که ام خواهد
بود؟ پاسخ روشن است: ایران."

ولی بر طبق گزارشهای کمیسیون حقوق انسان
در مکزیک و سازمان غوین المللی، ایران نه پنجمین
کشور بلکه بروایتی اولین کشور جهان است. البته از
جبهت منفی، یعنی از لحاظ شکنجه، از لحاظ بر باد
دادن ثروت ملی بنبغ صنایع غول آسای نظامی، از
لحاظ تعداد کشاورزان هستی از دست داده و بیکار.

با این سخنان، ولفرام فرمت،
سخنگوی انجمن نویسندگان آلمان فدرال، بخش کلن،
جلسه را آغاز کرد. برآگندگان این نشست عبارت
بودند از: انجمن نویسندگان آلمان، اتحادیه
روزنامه نگاران آلمان فدرال و اتحادیه رادیو تلویزیون
و سینما آلمان فدرال که همه خود وابسته به اتحادیه
بزرگ چاپ و کاغذ هستند.

در این جلسه که روز هجدهم ماه مارس ۱۹۷۷
در شهر کلن تشکیل شد نویسندگان نامه آری چون اریش
فرید Brich Frieder، بانو آلیس سوارتسه Aliec
Schwartz از برجستگان نهضت زنان در آلمان
فدرال و گرهارد تورنس Gerhard Zwerence
نویسنده و پرفسور کلیه، استاد ایرانشناسی دانشگاه
برلن غربی، و عضو کمیته ایران (که از جمله هلموت

هنرمندان و آفرینندگان فرهنگی در ایران باشیم . بلکه صحبت بر سر آنست که موقعیت آفرینندگان فرهنگی در ایران با همکاران خود در آلمان یکسوی تفاوت دارد . آنها در ایران به نوشتن حدیث نفس توصیف حالات عاطفی ، تقدیس دردهای فردی و خصوصاً خود نمی پردازند ، بلکه خود را در کنار مردم قرار میدهند و به توصیف رنجهای آنان می پردازند و از این روست که بزندان میافتند .

میگردند به پردهای که نام درها تن از هنرمندان و نویسندگان و شعرا شکجه ، زندانی و تیرباران نموده ایرانی بر آن نوشته و بدیوار آویخته شده بود ، اشاره کرد و گفت :

این فهرستی که می بینید ، این فهرست دراز در بر گرفته نام نویسندگان ، هنرمندان و شعرا شکجه زندانی و تیرباران شده ایران است . میخوانم با توجه به موقعیت آفرینندگان فرهنگی در ایران روشن کنیم که انعقاد قرارداد فرهنگی با چنین کشوری به چه معنی است .

آنگاه گرهارد تسورس به بیان نظریاتی درباره آفرینش هنری در جامعه پرداخت و گفت : نویسندگان از امروز تحت تعقیب قرار میگیرند که باز گویا خواستهای مردم گردند . بنظر گرهارد تسورس ، انعقاد قرارداد فرهنگی با رژیم شاه فقط هنگامی میتواند

اما نمیدانیم که در زندانهای شاه با زنان چگونه رفتار میشود و نمیدانیم که زندگی دهقانان این کشور چگونه است . البته از چند هفته پیش اطلاعات بیشتر درباره ایران داریم ، یعنی از زمانیکه افشاء سند سازمان مطلق العنان ساواک نه تنها با ۸ هزار نفر اعضای خود در ایران مردم را تحت فشار و تعقیب قرار میدهد بلکه در آلمان فدرال نیز با سازمان اطلاعات این کشور همکاری میکند . این ننگ دیگری

برای آلمان فدرال است که البته تازگی ندارد . زیرسازمان امنیت کره جنوبی نیز باین دلیل توانست روشنفکران و آفرینندگان فرهنگی آن کشور ، از جمله ایزان یونگ آهنگساز کره ای را برباید و به کره جنوبی ببرد که از پشتیبانی و همکاری دوستانه همای آلمانی خود ، یعنی سازمان اطلاعات ما ، سازمان دفاع از قانون اساسی ما ، برخوردار بود .

میب میخواهیم درباره قرارداد فرهنگی بین ایران و آلمان فدرال سخن گوئیم و برای اینکار نخست موقعیت آفرینندگان فرهنگی را در ایران مورد بررسی قرار مدهیم . البته نه باین دلیل که سه گریه ، سه بخش از اتحادیه چاپ و کاغذ و اتحادیه هنر ، برپا کنندگان این جلسه ، میخواهند از علائق خود دفاع کنند . صحبت بر سر آن نیست که بفکر همکاران خود یعنی فیلم سازان ، نمایشنامه نویسان ، نویسندگان



غید باشد که نویسندگان متعهد آلمان فدرال بتوانند بایران سفر کنند و در آنجا آثار ممنوع شده همکاران ایرانی خود را برای مردم ایران بخوانند .

قبل از ادامه گفتار ، ارش فرید ترجمه دو شعر از یک شاعر و نویسنده تیر باران شده ایرانی خسرو گل سرخی را خواند .

آنگاه تینو تون ، نماینده سازمان عفو بین المللی در طی گزارشی جامعی وضع زندانیان ایران را تشریح و شیوه های ترور ساواک را در خیابان و زندان بسه حاضرین معرفی کرد و گفت اختناق در ایران طیف وسیعی دارد که از خانه تا کارخانه را در بر میگیرد . مثلا در کارخانه ذوب آهن اصفهان یک گروه " انتظامی " وجود دارد که کارگران را پیوسته کنترل میکند . این گروه بالای جان کارگران است و از صبح تا شب به گشت در کارخانه مشغول است و دستور از کارگران را تحریک کند تا آنها اعتراض کنند و این گروه بتواند آنها را بنرساند . اعضای این گروه بر کارخانه تسلط مطلق دارند و از هر بهانه ای برای باز پرس و حتی بازداشت کارگران استفاده میکند . علاوه بر این گروه " انتظامی " پلیس نیز همیشه در کارخانه حضور دارد . یک گروه از افراد پلیس هر چند روز یکبار ، برای نشان دادن قدرت خود بکارگران دست باجری مانور میزند تا با این برج کشیدن قدرت کارگران را بترساند . علاوه بر این " مهمانان " ما موران ساواک هم در کارخانه ذوب آهن حضور دارند که با قدرت مطلق خود در سراسر ایران و خارج از آن به کنترل مخالفین رژیم مشغولند . اما علیرغم این فشارهای شدید تقریباً در هر ماه جنبش های بزرگ اعتصابی بوجود میاید و کارگران علیه این اختناق به پر خاش بر میخیزند ، هر چند که بعداً بازداشت و شکنجه میشوند .

سپس تینو تون عضو هیئت مدیره سازمان عفو بین المللی در آلمان فدرال گفت :

در حال حاضر ما باید به انتشار وسیع اخبار ایران در آلمان فدرال بپردازیم ، با انتشار اخبار کشوریکه با ما در تمام سطوح روابط نزدیک دارد . کشوریکه اغلب نباید راجع آن گزارش بدیم تا مبادا باین روابط خللی وارد آید .

تینو تون در پایان سخنان خود گفت : ما نباید اجازه دهیم که یک رژیم وحشی با مین ما روابط دوستانه داشته باشد .

پس از سخنان مستند عضو هیئت مدیره سازمان عفو بین المللی ، ارش فرید شعر شهید رضا رضائی را برای برادرش شهید مهدی رضائی خواند . آنگاه

سخنگوی جلسه گفت :

اگر تبلیغات رژیم ایران را باور کنیم ، آزادی زن در ایران دیگر تأمین شده است . و گویا زن با مرد برابر گردیده است . چرا ؟ چون زنها هم اجازه دارند چون مردان بخدمت ارتش در آیند . اما نگاهی بسه ارقام و آثار موجود در باره زنان نشان میدهد که وضع آنها با آنچه تبلیغات رسمی میخواد بخورد ما بدهد تفاوت اساسی دارد .

۶۴ درصد از مجموع بیسوادان ایران زن هستند .

۹۲ درصد از مجموع بیسوادان روستاها زن هستند . و بطور کلی ۷۵ درصد از زنان ایران بیسوادند . زنان ایران فقط از یک جهت با مردان برابر شده اند و آن اینکه دیگر تنها مردان را شکنجه نمیدهند ، بلکه زنان را هم شکنجه میدهند . اما در برابری زن و مرد در ایران حتی در شکنجه گاهها هم بسا ید تردید کرد . میتوان گفت شکنجه زنان در ایران ، در کشوری که ما میخواهیم با آن قرارداد فرهنگی منعقد کنیم وحشیانه تر و غم انگیز تر است .

بدنیال این ارقام بانو آلیس شواتسه مدیروناشر مجله " اما " و یکی از بانوان سرشناس در نهضت آزادی زنان آلمان فدرال به تشریح شیوه برخورد رژیم های فاشیستی با زندانیان سیاسی زن پرداخت و بعنوان نمونه ترجمه آن قسمت از کتاب " حماسه مقاومت نوشته اشرف دهقانی را که بتوصیف شکنجه او مربوط میشود ، خواند .

ولفرام فرمط سخنگوی جلسه گفت :

ما میخواهیم با کشوری قرارداد فرهنگی منعقد کنیم که در آن نمیتوان با ادبیات ، فیلم و هنر جانبدارم را گرفت .

در تهران ، در تالارهایی که با پول مردم ساخته شده با فرشهای گرانبها پوشیده و با تصاویر پرده های کرانقیمت تزئین گشته اند ، فلوت سحرآمیز اثر موزار به نمایش گذاشته میشود . آثاری که با مردم بیگانه است و برای توده مردم بیسواد بی اثر . اپرای فیدلیو ، اثر بنیون ، داستان زندانیان و نمایش آزادیست . فیدلیو در تهران ، در شهریکه هزاران زندانی سیاسی در پسمیله های زندانهای آن نشسته اند بروی صحنه میاید . نمایش آزادی در شهر زندانیان سیاسی . این به شوخی تلخی شبیه است . دهن گچی است . اما این شوخی تلخ بسا موفقیتی بزرگ روبرو میشود ، با کفای زندانهای مستند ، بدون آنکه آب از آب نکان بخورد .

هنوز قرار داد منعقد نشده ، بین دانشکده ورزش کلن و ایران قرارداد همکاری امضاء میشود . در ماه

آوریل و مه ، سه نمایشگاه کتاب ، آنها هم بتوصیه وزیر اقتصاد آلمان فدرال ، در سه شهر ایران برپا میگردد و قرار است ایالت بادن وورتمبرگ در ایجاد دانشگاه رشت با دولت ایران همکاری نزدیک کند . اینها همه از جانب ملتی با فرهنگ انجام میگیرد گفتم ملتی با فرهنگ و بیادام آمد که چند روز پیش یکی از نویسندگان آلمان مرا متوجه نکته ای کرد و آن بیانیته آلمان فدرال بود که صدر اعظم مار بوندس در مجلس ما قرائت کرد و روزنامه فرانکفورتر روند شوار متن کامل آنرا منتشر ساخت که به ۳۵۰۰ سطر روزنامه بالغ شده بود . از این ۳۵۰۰ سطر فقط ۵۰ سطر آن به فرهنگ مربوط میشود . من از محاسبه اینکه چند درصد از سخنان صدر اعظم به فرهنگ اختصاص یافته است شرم دارم .

یاد آور شوم وقتی صحبت از فرهنگ میان میاید منظور فرهنگ طبقه کارگرنیست ، بلکه فرهنگی است که وظیفه اش استنار خواستها و بیاحتسار میاید اران آلمان فدرال است . فرهنگ بعنوان آب تطهیر برای شکوه و جلال در ایران نیز وضع از همین قرار است . و برای رسیدن باین هدف ، ما ، فرهنگیان این کشور باید بمیدان بیاییم . و درست بهمین دلیل و برای این نقشی که بمعهد فرهنگ گذاشته میشود باید با بستن قرارداد فرهنگی مخالف بود .

کمیسیون در بوندس تاگ ، مجلس آلمان فدرال مأمور رسیدگی نقادانه به قرارداد های فرهنگی موجود بین آلمان فدرال و دیگر کشورها شد . کمیسیون باین نتیجه رسید که از این قراردادها ناگوار فقط و فقط برای معرفی فرهنگ باصطلاح "متعالی" آلمان آنها هم در کشورهای جهان سوم استفاده شده است . صرفنظر از مضمون و محتوی بورژوازی فرهنگ "متعالی" و نوع اثر بخشی آن ، اصولا این فرهنگ در آن کشورها نمیتواند پایه توده ای داشته باشد . تعداد فارغ

التحصیلان مدارس ، تعداد کودکانی که میتوانند . کودکان برون ، بسیار بسیار کمتر از ۵ درصد است در رابطه با کودکانها باید گفت که این مؤسسات خصوصی هستند و کودکان باید شهریه هسانسی بپردازند که فقط اعضای طبقه حاکمه قادر بپرداخت آن هستند .

آلمان فدرال از ۱۳ سال پیش بایک کشور مشابه ایران ، یعنی با جمهوری آفریقای جنوبی ، قرارداد فرهنگی دارد . کمیسیون از حزب سوسیال دمکرات به بررسی این قرارداد فرهنگی پرداخت و باین نتیجه رسید که قرارداد نامبرده فقط و فقط در خدمت " نژاد سفید " ، " نژاد برتر " بوده است . کمیسیون باین نتیجه رسید که حتی یک نفر سیاهپوست هم از این قرارداد بهره ور نگشته ، سودی نبرده است . چون قرارداد بندی دارد که بر طبق آن آلمان فدرال حق ندارد در امور داخلی آفریقای جنوبی دخالت کند و قیتر بگوئیم ، آلمان فدرال حق ندارد به سیاه پوستان برنامه فرهنگی عرضه کند .

قبل از پایان جلسه و خواندن و تصویب قطعنامه آن اریش فرید ، ترجمه داستان سه خم خسرو و نوشته علی اشرف درویشیان را که رژیم او را به ۱۱ سال زندان محکوم ساخته است قرائت کرد (رجوع کنید به آرمان سال ۲ شماره ۳) .

سخنگوی جلسه گفت قرارداد فرهنگی فقط در صورتی میتواند بتصویب برسد که تمام زندانیان سیاسی ایران آزاد گردند .

ولفرام فرملت در پایان این نشست افشاگری موفق از سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران و "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی اتحادیه ملی" (کنفدراسیون شماره یک ، فرانکفورت - آلمان) بنسبست همکاری برای برگزاری این جلسه تشکر کرد .



زنده باد هبستگی

ضد امپریالیستی خلقهای جهان



چرا

«کمیته مرکزی؟»

س خوب چرا از اول نخواستی بگوشی کمیته مرکزی حزب توده ای ایران؟

— آخر این کمیته مرکزی حزب توده ای ایران نیست؟

— پس کمیته مرکزی کدام حزب است؟

— کمیته مرکزی حزب توده ای ایران هست ولی ما قبولش نداریم.

— چرا قبولش ندارد؟

— پس برای اینکه وجود ندارد.

— خوب اگر وجود ندارد که دیگر چه بخشی است؟

— بهتر است فراموش کنیم، چیزی که وجود ندارد که نمیتواند خادم یا خائن باشد. چه اصراری است که وقت عزیزت را صرف چیزی کنی که وجود خارجی ندارد؟

— نه تو متوجه نیستی، ما باید نسل جوان را به خیانت کمیته مرکزی آشنا کنیم تا به دام آن نیفتند.

— آخر اینکه شد کوسه ریش پهن؟ «کمیته مرکزی» وجود ندارد، ولی باید نسل جوان را به «خیانتش» آشنا کرد تا به دام آن نیفتند؟ من از این منطق سردرگم می‌آورم. چیزی که وجود ندارد چگونه نقل همر مجلس است و اینقدر رکافذ علیه آن سیاه میشود؟ هر نشریه ای که در می‌آید لااقل يك مقاله به این کمیته مرکزی «مرده» اختصاص میدهد. توفان، توده، ستاره سرخ، شفق، حقیقت، ایران آزاد، باختسر امروز، کمونیست، ۱۹ بهمن، اطلاعات، کیهان، خواندنیها، ۲۰۰ نشریاتی هم که به اسم سازمانهای دانشجویی در می‌آیند، دست از سر این کمیته مرکزی «مرده» برنمی‌دارند. مانند ۱۶ آذر مربوط به کشف راه — سیون، جبهه‌ها، ۱۶ آذر مربوط به توفانها، ۱۶

— این «کمیته مرکزی» خائن مرتد ۲۰۰۰ که به انقلاب ایران خیانت کرده و به عامل گوش‌په زنگ مسکو تبدیل شده است و ۲۰۰۰

— معذرت میخواهم، کدام کمیته مرکزی؟

— همین کمیته مرکزی، همین کمیته مرکزی خائن ۲۰۰۰

— منظورت را نفهمم، کمیته مرکزی چه حزبی؟ کمیته مرکزی حزب کدام کشور؟ آخر در اصطلاح سیاسی کمیته مرکزی به تنهائی معنی ندارد. يك مقوله سیاسی معسر يك پدیده ای مشخص اجتماعی است. هر پدیده ای اجتماعی برای خود نامی و عملکردی و هر مقوله برای خود فونکسیون دارد. این کمیته مرکزی که تو از خیانت او تا این حد عصبانی هستی، کمیته مرکزی چه حزبی است؟ کمیته مرکزی زمانه ای میتواند وجود خارجی و فونکسیون خدمت و یا خیانت داشته باشد که ما حاصل قانونمدی سازمانی باشد. والا هرگز نمیتوان به طور مجرد کمیته مرکزی را مخاطب قرار داد، بدون اینکه گفت کمیته مرکزی چه سازمانی منظور است، چه فونکسیون دارد و نتیجه ای کدام قانونمدی است. هر شنونده ای در وجود کنفرانس، کنگره، سمینار، هیئت دبیران، هیئت اجراییه، کمیته مرکزی، کمیسیون تقنینی، پارلمان، اعضا، دولت مفهوم خاص و عملکرد آن را پیش خود مجسم میکند. تو نمیتوانی بگویی دولت خائن است، مجلس خائن است. آنوقت از تو خواهند پرسید کدام دولت؟ کدام مجلس؟ دولت چه کشوری؟ چه نظامی در آن کشور مسلط است؟

— همین کمیته مرکزی حزب توده ای ایران

آذر مربوط به ستاره سرخپه ، ۱۶ آذر مربوط به
احیائیه ، به پیش ، مبارز ، کارگر ، سپهر ، خزر و ...
و حتی به جرأت میتوان گفت که بعضی از این نشريات
سرمقاله‌ی اولین شماره‌ی خود را به همین کمیته‌ی مرکزی
" مردم " اختصاص میدهند . ما از این راز سر
در نیاوریم که سازمانی که وجود ندارد چرا همه به
سراغش میروند ؟

— نه ، آنطوری که میگویند مردم نیست . وظیفه‌ی
انقلابی ماست که نسل جوان را به نقش‌آگاه کنیبتا
به دام آن نیفتند .

— پس مردم نیست یعنی قادر است " دام " هم بگستراند
یعنی زنده‌ی فعال است نه زنده‌ی بی‌حرک ، یعنی نه تنها
میتواند به حیات خود ادامه دهد ، بلکه قادر است
حتی دیگران را هم به سوی خود بکشد ؟

— کاملاً درست است . از این رو باید لایه‌ی تیز حمله
به سوی او باشد . مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی
علیه او نباید لحظه‌ای فراموش شود .

— بسیار خوب ، اگر اختلاف ایدئولوژیک سیاسی
است که میتوانید با استدلال‌های علمی و منطقی
آفتابش کنید . چرا مرتباً سزا می‌کشید ؟ چرا مبارزه
علیه آنرا مقدم بر مبارزه علیه رژیم قرار
داده‌اید ؟ مگر از رژیم شاه که با ساواک جنایتکارش
جهنمی درست کرده ، خطرناک تر است که حمله
علیه او باید مقدم بر حمله علیه رژیم باشد ؟

آیا این نوع برخورد به مخالفین سیاسی درست
است ؟ آیا این دام نیست ، یعنی تلافی که عده‌ای
ناخودآگاه در آن افتاده اند ؟ میتوان با فاکت ثابت کرد

که بعضی از این سازمانها در حمله به حزب توده‌ی ایران
تاجایی پیش‌رفته اند که رژیم شاه فراموش شدت است

مثال در این باره زیاد است . خیلی از این گروهها
قبل از اینکه برای يك دانشجوی جوان اولویت مبارزه
علیه رژیم را روشن کنند ، اول مو اضع ضد توده‌ی ای
خود را به خورد او میدهند ، بعد به مسائل دیگر
مپردازند . آیا این شیوه‌ی برخورد عملاً در خدمت
ارتجاع نیست ؟ آیا این خود انحرافی در مبارزه علیه
رژیم نیست ؟

— آخر این کمیته‌ی مرکزی همواره با کنگد راسیون جهانی
مخالف بوده و در جهت تضعیف آن میکوشیده است .
مثل اینکه تواقعا از جریانات به دور مانده‌ای .
حزب توده‌ی ایران از بنیاد گذاران اصلی سازمانها
دانشجویی به خصوص کنگد راسیون بوده است و

بارها در نشريات " مردم " ، " پیکار بسرای
دانشجویان " ، " جزوه " ، " ما و کنگد راسیون " و " باز هم
" ما و کنگد راسیون " ، " عقبت مشی انحرافی مسلط
بر کنگد راسیون را گوشزد کرده است .

حزب توده‌ی ایران تنها سازمانی بود که در سال
۱۳۴۶ در جزوه‌ی " ما و کنگد راسیون " سرنوشت کنگسوی
کنگد راسیون را پیش‌بینی کرده بود . همه‌ی گوش‌حزب
توده‌ی ایران به این خاطر بوده است که وحسدت
دانشجوسوی را حفظ کند و کنگد راسیون را از انحرافات
به دور دارد ، اما متأسفانه گردانندگان کنگد راسیون
نه تنها تذکرات اصولی حزب توده‌ی ایران را
نپذیرفتند ، بلکه با عوام‌فریبی و دشنام به قلب گفته‌های
حزب توده‌ی ایران پرداختند . نتیجه‌ی این مشی
انحرافی و برخورد غیراصولوسی را امروز دیگر هر
کودکی میتواند ببیند . پنج گروهک ، هر کدام به تنهایی ،
ادعای وراثت " کنگد راسیون جهانی " را دارند و هر
کدام آن را به سوئی میکشند . امروز ادعای
دشمنی حزب توده‌ی ایران با کنگد راسیون دیگر کهنه
شده است . امروز نمی‌بینیم که پیش‌بینیهای حزب توده‌ی
ایران در باره‌ی کنگد راسیون کاملاً درست از آب درآمد
است .

علاوه بر این چه اصراری داری که نگویی کمیته‌ی مرکزی
حزب توده‌ی ایران ، یا خود حزب توده‌ی ایران ؟

— یک دفعه گفتم که ما قبولش ندادیم . این کمیته‌ی
مرکزی ، رهبری حزب توده‌ی ایران نیست .

— یعنی از نظر تو حزب توده‌ی ایران کمیته‌ی مرکزی
دیگری دارد ؟

— نه ، این افراد نمایندگی حزب توده‌ی ایران نیستند .

— پس از نظر تو حزب توده‌ی ایران وجود دارد ، مبارزه
میکند ، ولی این عده که امروز ادعای رهبری حزب توده‌ی
ایران را دارند ، رهبران حزب توده‌ی ایران نیستند ،

پس روشن کن این حزب به وسیله‌ی چه ارگانی رهبری
میشود ؟ آیا واقعا حزبی میتواند بدون رهبری لایق ،
بدون ریشه‌ی طبقاتی ، تا این حد نفوذ معنوی خویش
را در میان زحمتکشان حفظ کند و بسط دهد و مانعند

خاری هر چشم ارتجاع و منحرفان باشد ؟ از نظر تو
بعد از کشف شککهای حزب توده‌ی ایران در سالهای
۱۳۳۴ - ۱۳۳۶ چه کسانی از این حزب نمایندگی
میکردند ؟ این حزب به وسیله‌ی کدام رهبری

نفوذ خویش را در جامعه بسط داد ؟ است ؟ به وسیله‌ی
چه کسانی این حزب تا به حال ۲۰ سال میگذرد ؟ آیا بدون
استی از ۱۳۳۶ تا به حال ۲۰ سال میگذرد ؟ آیا بدون
ریشه‌ها اجتماعی ، ایدئولوژی انقلابی و علمی و

فعالیت سیاسی و سازمانی ، حزبی میتواند ۲۰ سال
در جامعه این چنین زنده بماند ؟ ۲۰ سال نزدیک به
يك نسل است . چطور حزب عدالت علی دشتی
حزب وطن و حزب ارتد هی ولی سید ضیا الدین طیاره

طیائی ، حزب دحکرات قوام السلطنه ، حزب زحمتکشان

بقای، حزب نیروی سوم خلیل ملکی، حزب پان ایرانیست، حزب عموگما و حتی حزب ملیون و مردم سالهای اخیر فراموش شده اند؟ حتما دلیل دیگری دارد که حزب توده ای ایران زنده است.

— من در نفوذ حتمی حزب توده ای ایران شکی ندارم. قصد هم ندارم آنرا با حزب دمکرات قوام السلطنه یا حزب وطن سید ضیاء مقایسه کنم، اما این کمیته ای مرکزی نبود که حزب توده را زنده نگاهداشت، او که مستند تهاست در خارج لنگر انداخته و بفکلی از جامعه ای ایران در بر بوده است.

— اینکه نشد حرف، مذهب سیرقائی لیدر حزب راجحنگشان در ایران است. خلیل ملکی لیدر حزب نیروی سوم در ایران بود. قوام السلطنه و سید ضیاء الدین طباطبائی در ایران بوده اند. دوری یا نزدیکی جسمانی یک عده رهبر که شرط تعیین کننده برای بررسی علمی یک جریان سیاسی نیست. لنین رهبر انقلاب پیروز روسیه سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ به مدت ۱۰ سال در روسیه نبود. او حتی هنگام وقوع انقلاب پیروز و دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ هم در خارج از روسیه بود. تحلیل مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که شرط جغرافیایستی ندارد. از نظر تو باید حتما در چهار راه حسن آباد زندگی کرد تا بتوان در مسائل سیاسی صاحب نظر بود؟ اگر اینطور باشد نظریات خلیل ملکی، مضر بقای و امثالهم که در ایران بودند و هستند، درست میباشند. چرا در برویم، نظریات چریکها که هر روز در تهران و شهرستانها شهید میشوند، حتما به نظر تو درستند، چون که در ایرانند. آیا نظریات بویان، احمد زاده، صفائی، فرهاش، دربارهای جامعه ای ایران، شیوهی مبارزه چریکی علیه رژیم شاه، درست هستند؟

— برخورد درست به مسائل اجتماعی، تحلیلی مشخص از اوضاعی مشخص با بررسی علمی فاکتهاست. اینکه در کجا زندگی کنی شرط تعیین کننده نیست. لنین در خارج از روسیه بود و بسیاری از مخالفان او در داخل روسیه. نظر لنین درباره ای انقلاب سوسیالیستی و پیروزی حتمی آن در یک کشور درست بود و نظریات مخالفان او غلط. تو به من بگو، رهبری کدام سازمان سیاسی چه در داخل و چه در خارج از کشور، توانسته مانده همین کمیته ای مرکزی "مردم" پدیده های اجتماعی ایران و جهان را به طور علمی بررسی کند و نظرش درست از آب در آید؟

— اگر آنها برخورد علمی به مسائل اجتماعی ایران داشتند، آن موقع حزب توده را نمی ساختند. اینها اول تا آخر نمیدانستند چه بکنند.

— لازمه ای بررسی علمی یک پدیده، حرکت از واقعیت

یعنی شرایط زایش، رشد و تکامل آنست. برای اینکه بتوانیم بهتر حزب توده ای ایران را بشناسیم لازم است نگاهی به اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و از ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ و از ۱۳۳۲ تا به امروز بکنیم. تنها با چند جمله معتدله و قحطی که نمیتوان به بررسی مثلثی به این مهمی پرداخت. باید برخوردی دیالکتیکی به تاریخ و رویداد های هر کشور داشت. اگر از شهریور ۲۰ و عزل رضاشاه که در حقیقت تاریخ تولد حزب توده ای ایران است حرکت کنیم باید شرایط آن روز ایران و جهان را مدنظر داشته باشیم.

— بسیار خوب، ولی باید بگویم که من رهبران حزب توده را حتی در زمان تشکیل آن هم نمایندگان جنبش کمونیستی ایران نمیدانم. اینها یک عده روشنگر خرده بورژوازی مترقی و ضد فاشیست بودند که تحت تأثیر اوضاع مساعد آن روزها توانستند حزب توده را به وجود بیاورند. در نتیجه حزب توده یک سازمان خرده بورژوازی بود و نه حزب کمونیست. برای اینکه پایه گذاران حزب توده ای ایران براد قیسا بشناسی، بهتر است نقطه ای حرکت را از سال ۱۳۱۶ و دستگیری ۵۳ نفری "گروه ارانی" شروع کنیم.

— بسیار خوب.

— میدانی که در زمان دیکتاتوری رضاشاه در ۱۳۱۰ قانونی به مجلس فرمایشی آن زمان تحمیل کردند که برای تعقیب کمونیستها تدوین شده بود. گروه ارانسی را که ۵۳ نفر بودند، در ۱۳۱۶ به اسناد همین قانون و به نام داشتن "مرام و رویه اششراکی" دستگیر کردند. در میان این عده، از اعضای حزب کمونیست ایران تا افراد دمکرات و ضد دیکتاتوری رضاشاه بودند. از دکتر تقی ارانی تا واکسی خیابان اسماعیل. این عده در حقیقت افراد مترقی و آزاد یخواه آن روز جامعه ای ما بوده اند. عده ای از آنها، از جمله دکتر تقی ارانی و ایرج اسکندری به انتشار مجله ای دنیا دست زدند. این مجله وظیفه داشت با نقب زدن، مارکسیسم لنینیسم را زیر سلطه ای دیکتاتوری رضاشاه بین کارگران و روشنفکران اشاعه دهد و تا اندازه ای هم در این راه موفق شد. گروه ارانی با ایجاد محفلهای کوچک مارکسیستی، پدیده مارکسیسم لنینیسم را در جامعه پاشیدند و بعد از دستگیری هم افراد کمونیست گروه ارانسی، در زندان به مطالعه آثار کلاسیک مارکسیسم پرداختند. در حقیقت آنها زندان را به مکتب آموزش تبدیل کردند. اگر تو کتابی را که به نام ۵۳

نفر در سالهای قبل از ۱۳۲۷ در ایران منتشر شد، پیغمبرستانه مطالعه کنی، بدون شك به نقض آموزنده گروه ۵۳ نفر در آن زمان پی خواهی برد. این گروه در زندانهای مختاری با شكنجه‌های فراوان دست به گریبان بودند. آنها حتی در آن شرایط خفقان دیکتاتوری رضاخانی، دادگاه را به محل محاکمه هیئت حاکمه آن روز تبدیل کردند. ارانسی رهبر این گروه در دادگاه رضاخانی با جسارت يك کمونیست آگاه گفت:

" برای اولین بار است که يك دسته پنجاه و چند نفری از منوالفکر و کارگر با سواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جستجو شوند، در محکمه چنانسی، یعنی محلی که دزدان مسلح و قطاع الطریق و قاتلها در این جا محاکمه میشوند، به عنوان داشتن يك عقیده ای اجتماعی به پیشگاه قوه قضائی دعوت شده اند."

اهمیت آن به حسدی است که مانند تمام محاکمات اخیر (مقصود محاکمه حریق رایشناک در آلمان و محاکمه راکوشی و یارانش در مجارستان است) چشم و گوش دنیا متوجهی آنست. بنابراین سعی بفرمائید که رفتار شادمان این محاکمه دنیا پسند باشد و تصور نکنید که با رأی و گزارش آن به مقامات فسوق این محکمه تمام میشود. نه آن ادعایمانه، این دفاع و آن رأی هر سه تاریخی میباشد و مانند تمام آشکار محاکمات قرن هیجدهم فرانسه، محاکمه معروف کلنی، محاکمه بیست و شش نفر و پنجاه و سیبیه نفر همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهند ماند ...

چقدر برای يك جامعه ننگین است که طرفداری از رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن اینقدر سخت مجازات میشود. چرا اینقدر از رنجبران میترسید؟ چقدر رزنسند است که مأمورین شهرانی تا چشمان به ورته ای که کلمه رنجبر دارد میافتد، با سركله هجوم میآورند ...

ذکر مجله دنیا به عنوان وسیله انتشار عقاید سیاسی؛ این سله که بین مطبوعات ایران، بدان متخیرم، چنانکه از روز اول اظهار شده است علمی است و افکار فلسفی را چنانکه پشت جلد آن هم چاپ شده است از نظر مادی بحث نمیآید. موضوع را تفهیمه از عبارات درشت آن مانند مبارزه با فحشاء و بیسواد

و غیره آرزو تبلیغاتی فرض کرده اند. اگر واقعبین کمونیسم اینست چرا این عقیده را با این شدت تعقیب میکنید، و ننگ کمونیست نبودن را به خود میسندید. اگر مخالف اینست چرا مجله دنیا جزو اوراق تبلیغاتی به شمار میرود؟ شما مند رجعات مجله دنیا را که من و جامعه ایران در این دوره فقر مطبوعات به وجود آن متخیرم به دقت بخوانید، اگر بر خلاف وجدان و انصاف خود موضعی در آن دیدید و توانستید ثابت کنید که واقعا در آن چیزی برخلاف منافع توده ای ملت ایران مندرج است مرا به ضاعف احمد مجازاتها سیاست کنید. اگر انصاف دادید که انتشار آن جز خسدت و تحمیل افتخار برای جامعه ایرانی چیز دیگری نبوده تمام ادعاها را باطل دانسته پیش از این مرتکب چنانسیست نشوید. هیئت حاضر به خوبی میدانند که متهمین فعلی برگزیده ترین نمونهی ملت ایران میباشند و هیچکدام جز خسدت تاکنون عملی نکرده و همواره مایه افتخارات ایسران بوده اند."

ارانسی و یارانش به زندانهای طویل المدت محکوم شدند و اگر متفقین وارد ایران نمیشدند و رضاشاه تسلط از ایران اخراج نمیشد، ۵۲ نفر به این زود بها از زندان آزاد نمیشدند.

بله، در زمان رضاشاه حزب کمونیست وجود داشت، رهبران هم در زندان بودند، ولی کمونیستها چه ربطی به حزب تسوده دارند؟ ما هم حزب عدالت، هم حزب اجتماعيون و عاميون و هم حزب کمونیست را قبول داریم. آخر چرا حزب تسوده به حساب اینها چك ميكشد؟

خوب، پس کمونیستهایی که تو قبولشان داری و به قول تو در زندانهای رضاشاه هم بوده اند، پس از اخراج رضاشاه و آزادی از زندان چه کردند؟ آیا مبارزه را تعطیل کردند؟ رهبران، کسادرها و اعضا حزب کمونیست ایران کسه در زندان بودند و آنها کسه گرفتار نشده بودند آیا حزب دیگری جز حزب تسوده ای ایران را به وجود آوردند؟ آیا پروتسارهای ایران که در شرایط دیکتاتوری رضاشاهی حزب خود را دایستمدن شرایط آزاد یه های نسبی دوران اول سلطنت محض رضاشاه دیگری حزب ویژه خود احتیاج نداشت؟ طبقه کارگر ایران بعد از فسرار رضاشاه تحت رهبری چه حزبی بود؟

حزب توده ای ایران محصول شرایط خاص آن



بلکه دامهای گسترده از طرف استعمار و ارتجاع ایران را هم برملا میکرد .

حزب توده‌ی ایران پاسا زماند هی فعالیتبای همسه جاتبه در میان زحمتکشان مبین ما ، با مبارزه قاطع علیه فاشیسم آلمان و دفاع از صلح و برابری اجتماعی ، نه تنها طبقه‌ی کارگر ایران را به حقوق خود آشنا میکند بلکه مفاهیم آزادی و عدالت اجتماعی را به پسرای دهقانان و روشنفکران مترقی و پیشه‌وران روشن میساخت و با نشان دادن چهره و ماهیت دد منشانه‌ی

فاشیسم به کنشیکه چشم امید به آلمان هیتلری دوخته بودند ، مفهوم واقعی فاشیسم را روشن میکرد . در آن زمان حتی عده‌ای به علت نفرت از امپریالیسم انگلستان موافق شکست انگلستان از آلمان بودند و عده‌ای دیگر هم چشم امید به امپریالیسم آمریکا داشتند . این حزب توده‌ی ایران بود که نقش امپریالیسم آمریکارا به جامعه‌ی ایران شناساند و توطئه‌های مخفی عمال امپریالیسم انگلستان و آمریکا را فاش کرد .

چه سازمان سیاسی دیگری به جز حزب توده‌ی ایران مارکسیسم لنینیسم را در ایران نشر داد و مردم را با مفاهیم فاشیسم ، امپریالیسم سرمایه‌داری ، تضاد طبقاتی ، استعمار و غیره آشنا ساخت ؟ چه سازمان سیاسی دیگری به جز حزب توده‌ی ایران امر دفاع از اتحاد شوروی ، نخستین کشور سوسیالیستی جهان را به عهد گرفت ؟

امیدوارم سرفروخت این بحث را با زهم ادامه دهیم .

بزرگ جامعه‌ی ما بود . نبرد با مشین دیکتاتور رضاخانی ، نیاز کشور به دموکراسی و برقراری دموکراسی نسبی در ایران که حتی همین محمد رضا شاه ، دیکتاتور کنونی را وادار کرد که چهره‌ی یک "شاه جوان دمکرات" بر تخت سلطنت بنشیند ، شرایطی آحاد کرد که آزاد شدگان از بند به تاسیس حزب توده‌ی ایران ، ادامه دهند هی راه حزب کمونیست ایران برداختند . به زودی این حزب از هیئت موسس و چند حوزه‌ی کوچک به یک جریان بزرگ اجتماعی تبدیل شد .

حزب توده‌ی ایران محصول شرایط اجتماعی معینی در کشور ماست . رشد صنعت در سالهای حکومت رضا شاه رشد کمی و کیفی پرولتاریای صنعتی ، تضاد میان نیروهای ملی و سیاست استعماری ، نیاز مردم ایران به اجرای یک سلسله تغییرات و اصلاحات در کشور ، که انقلاب مشروطیت بخاطر آن پسه وجود آمد و دیکتاتوری رضا شاه مانع بسط آن شد ، از جمله شرایطی بودند که پیدایش حزب توده‌ی ایران را بمشابه حزب طبقه کارگر ایران ضروری ساختند . مردم بر اثر حکومت ۲۰ ساله رضا شاه تشنه آزادی بودند ، اما در نتیجه سلفی طولانی استبداد و سرکوب دستاوردهای آزادیخواهانه‌ی انقلاب مشروطیت ، اکثرآ برداشت درستی از آزادی نداشتند .

از طرف دیگر عده‌های تصور میکردند که با خروج رضا شاه و آمدن محمد رضا شاه "شاه جوان دمکرات" ، مسئله آزادی حل خواهد شد ، اما این حزب توده‌ی ایران بود که با پیگیری خاص انقلابی خود نه تنها بواسطه سیاست دیکتاتوری رضا شاه را نشان میداد ،



فرق شاه

با روباه

چیست؟

شاهد روباه دشمن است،
شاهد شاه خودش است،
شاهد ما هم "فرمایش" های خودش!

همان طور که می دانید سه اصل کلی
رستاخیز، یکی از اصولش انقلاب شاه
و ملت است، که به قول خود من،
هیچ وقت متوقف شدنی نیست.

رستاخیز جوان شماره ۹۴، خرداد ۱۳۵۶



کدام

کنفدراسیون

۱۱ آذر و که با سازمان آن کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران، اتحاد بهیچلی ارتباطی هست.

(۱۱ آذر شماره ۷، سال دو و ازند هم، ارگان کنفدراسیون شماره ۱، مشکلات از هواداران جبهه‌ی ملی، چیزیکه‌ای قدایی خلق و بخشی از هواداران مجاهدین، مرکز فرانکفورت)



... در زمانی که جریان‌ات رفروستی و سازشکارانه صغوف کنفدراسیون جهانی را به تفرقه و پراکندگی کشانیده بودند و با انشعابات خود بریکر نهضت دانشجویی خارجه ضربه وارد ساختند و در برآورد رسالت و وظیفه‌ی سنگین ایجاد سازمانی که در جنبش دانشجویی خارجه پرچم کنفدراسیون را برافراشته نگه‌داشته، مبارزه‌ی خود را بشما به ادامه دهند، سنن و دست‌آورد های کنفدراسیون انجام داده و برای احیای سازمان و احید دانشجویی جهادت نماید، نشست فوق العاده آخن برگزار کردید.

نشست فوق العاده پس از دو روز کار پرثمر و خلاق پیروزمندانه بکار خود خاتمه داد و هیات کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران (برای احیای سازمان

حدود ۲ سال است که گروهکهای دانشجویی جدا از هم، هر کدام به تنهایی، تحت‌الوای "دفاع از دستاوردهای کنفدراسیون جهانی"، خود را تشبیه نمایند، یا فصل جنبش دانشجویی خارج از کشور و تشبیه‌ارث بحق کنفدراسیون جهانی "قلمداد میکنند و به گروههای رقیب، بخاطر "عصب نام کنفدراسیون جهانی"، انواع دشنام هارا میدهند.

هم اکنون ما با ۴ "کنفدراسیون جهانی" و ۴ "۱۱ آذر"، ارگان کنفدراسیون جهانی " مواجه هستیم و همانطور کسه وقایع نشان میدهند، در آینده ای ته چندان دور، "کنفدراسیون پنجم" و "۱۱ آذر پنجم هم پی شک موجود است خود را اعلام خواهند کرد.

بهتر است ادعاهای این "کنفدراسیون" ها را علیه یکدیگر از زبان خودشان بشنویم.



"اخیراً برق پارمائی که نام شانزدهم آذر" را به جعل برخورد نهاده است، بدست ما رسید.

"نشریه‌ی" که بعنوان ارگان "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، برای احیای سازمان واحد جنبش دانشجویی" انتشار یافته است، برای رفع هرگونه شبهه اعلام میداریم که این نشریه را نه با ارگان کنفدراسیون جهانی

واحد جنبش دانشجویی را اعلام نمود *
 (اطلاعه‌ی دبیرخانه‌ی تشکیلات و امور مالی
 "کنفدراسیون شماره‌ی ۲"؛ متشکل از هواداران
 مائوئیست‌های "حقیقت" و "کمونیست آمریکا" و بخشی از
 مائوئیست‌های معروف به کادرهای "سازمان انقلابی"،
 مرکز کارلسروهه)



"۰۰۰ پس از کنگره‌ی ۱۶ تاکنون اگرچه سردمداران
 انشعاب تلاش‌های فراوانی جهت مرضی خود بعنوان
 مرکزیت واحد جنبش دانشجویی نمودند، ولی بعلیت
 انحرافات سیاسی و سبک کار نخواستند از اعتبار و
 حیثیت ۰۰۰ برخوردار گردند. هم سردمداران اصلی
 انشعاب اول و هم گردانندگان خط مشی میانسه از
 نظر مواضع سیاسی، فعالیت‌های عملی و دورنمایی که
 برای جنبش دانشجویی ترسیم میکنند در انفصال
 کامل قرار آرند و نمی‌توانند بگرد حرکت خویش جنبش
 ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی دانشجویی را
 یکپارچه ب حرکت در آورند ۰۰۰۰"

(پسه پیش، برای برگزاری کنگره‌ی هفدهم کنفدراسیون
 جهانی، شماره‌ی ۱، دیباچه‌ی "کنفدراسیون
 شماره‌ی ۳"، متشکل از هواداران مائوئیست‌های
 "ستاره سرخ")



"امروز شما ماجامی روترو هستید که به غضب نام
 پرافتخار کنفدراسیون جهانی مبادرت کرده و در عرصه
 جهانی یسوداگری مشغولند و از فریب توده‌های
 دانشجویی به پشتوانه‌ی دستاورد هاسن درخشان
 کنفدراسیون جهانی ابایی ندارند ۰۰۰ مابارها
 اعلام کرده و از تکرار آن خسته نخواهیم شد که
 کنفدراسیون نام نیست، دفتر و قلم و کاغذ نیست،
 صندوق پستی و مهر نیست ۰۰۰ مجمع کلیه‌ی
 کسانی است که به مشی متخذه در آخرین کنگره‌ی
 رسمی و قانونی آن به اتفاق آراء تصویب رسیده
 است، یعنی کنگره‌ی ۱۶ احترام میگذارند ۰۰۰"
 (فراخوان دبیران "فیس" برای تشکیل "کنفدراسیون
 شماره‌ی ۴"؛ متشکل از هواداران "توفان")



۴ "کنفدراسیون جهانی" و "۱۶ آذر - جنبش
 است یکی از خصوصیات "کنفدراسیون آمریسی"

انشعابات و زده و خورد های درونی باینجلاها تمسحه
 نیافت و اخیراً در "کنفدراسیون شماره‌ی ۲" (امپاتیها)
 مجدداً انشعابی رخ داد و نویسندگان "فراخوان آخن"
 مجبور شدند به این واقعیت تن در دهند که:
 "نقطه نظرات انجلیل طلبانه و راست‌روانه‌ای که
 توسط مدعی معدودی از مدتی بعد از نشست آخن در
 درون سازمان ما آغاز شده بود، امروز بیک جریان
 کامل انشعاب از دستاورد های جنبش دانشجویی
 بطور عام و کنفدراسیون بطور خاص تبدیل شده
 است ۰۰۰"

("اطلاعه‌ی هیئت دبیران در مورد جریان انشعاب
 گرانه‌ی کنونی ۰۰۰۰"، مه ۱۹۷۷، صفحه‌ی ۱)
 بعد از انتشار جزوه‌ی "مسایل دانشجویی ما" از طرف
 "مجاهدین خلق ایران"، اختلاف شدیدی میان
 هواداران جبهه‌ی ملی از یکسو و هواداران مجساهدین
 و چریک‌ها و مائوئیست‌های سرگردان در "کنفدراسیون
 شماره‌ی ۱" بروز کرده و طرفین مجدداً نشر اعلامیه‌ها
 و باز در زیر لوی "دفاع" از "دستاورد های کنفدراسیون
 جهانی" دشنام‌هایی را تثار یکدیگر میکنند.



علاوه بر تعدد، یکی دیگر از ویژگی‌های ایمن
 "کنفدراسیون"ها، برخورد خصمانه به سایر هم‌نامان
 است. کافی است "تحلیل‌های" هر یک از "کنفدراسیون"
 هارا از نظر بگذرانیم تا صفاتی نظیر "سازشکار"، "متزلزل"
 "خائن"، "جامل دورگرد"، "مزدور و رشکست" و غیره
 و غیره در جلوی دیدگان ماضف بکشند. صف این القاب
 آنقدر طولانی است که نه جابه اندازی کافی برای بر شماری
 آنها موجود است و نه تکرارشان ضروری است. کافی است
 به هر "جزوه‌ی وحدت" و یا "فصلنامه‌ی انشعاب" رجوع
 کنیم تا شیوه‌ی برخورد این "کنفدراسیون" هابه یکدیگر،
 بر ما معلوم شود.



یک امر مسلم است، برخلاف ادعای گردانندگان
 "کنفدراسیون" های متعدد، هیچ کدامان به تنهایی
 نمایندند هی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور که سه‌مل
 است، حتی نمایند هی "کنفدراسیون سابق" هم نیستند.
 اگر در گذشته‌ای نه چندان دور، "کنفدراسیون" محفلی
 زد و بند های گروه‌های مائوئیستی، تروتسکیستی و سایر
 ضد کمونیست‌ها بود، امروز، از آنجائیکه اختلافات این
 گروه‌ها چنان تشدید شده که همکاری سابق عملاً
 دشواریهایی مواجه گشته، هر یک از این "کنفدراسیون"
 هاتبدیل به حاملین نظریات جریان‌های محیسن سیاسی
 شده‌اند و هر کوششی دربره پوشی این واقعیت، تلاطم
 و

خود قریبی ، به معنی قریب جوانان و دانشجویان تا وارد
و کشاندن آنها به محافل است که هر يك دارای مہمسر
سیاسی مشخصی هستند ولی فعالیت ظنی دارند و برای
پیشبرد اهداف گروه هگرایانہی خود حاضرند جوانان را
در هر فعالیتی شرکت دهند .

بارها اعلام کرده ایم کہ کشاندن دانشجویان
جوان و از نظر ساواک شناخته نشده به جلسیات علنی
و یا شرکت دادن آنها در فعالیتہای با شرکت افراد
محدود ، بخصوص اکنون کہ هر "کنفدراسیونی" در برگیرند
افزادی با تالیلات مشخص سیاسی است ، در حقیقت آسان
کردن کار ماموران ساواک در شناسایی تالیلات سیاسی
و احیاناً وابستگی سازمانی آنهاست .

عجب اینجاست کہ هیچکدام از این "کنفدراسیون"
ہا شہامت بیان مضمون واقعی این محافل را ندارند
و همچو کبکی کہ سرخورد ز زیر پرف برده گمان میکنند کہ کسی
آورانہ بینند ، میند آرند کہ با استتار صوری واقعیت و یس
معرفی خود بعنوان سازمان در برگیرند ہی نظریات مختلف
قادر خواهند شد نظریات خود و هواداران شان را مخفی
نگاہ دارند .

وضع نامہامان کنونی حاکم بر "کنفدراسیون" ہما
انشعابات متعدد و خصومت امروزی این محافل "دانشجویی"
از قبل قابل پیش بینی بود . حزب تودہی ایران چند سال
پیش ، در گروہاگرم همکاری "چپ روها" و "چپ نفاہا"
طی مقالہ های متعدد در "مردم" و "پیکار" عواقب مشی
انحرافی تحصیل شدہ از طرف مائوئیستہا و سایر عناصر
ضد کمونیست بہ "کنفدراسیون" آموقر را گوشزد کسرد و
سرنوشت کنونی گروہہای تشکیل دہندہی آنرا پیش بینی
نمود .

تاریخ درستی پیش بینی حزب تودہی ایران را اثبات
کرد . امروز گردانندگان "کنفدراسیون" های مختلف
در واقع عمری تلخ بشی انحرافی خود را ، کہ با دامن زدن

بہ ہیستری ضد تودہی و ضد شوروی ، بہ "کنفدراسیون"
تحمیل کردہ بودند ، میچشد .

ایدئولوژی مسلط بر "کنفدراسیون" های مختلف ؛ صرف
نظراز اختلافات درونی ، یک وجہ مشترک دارد
و آن یاست پی بند و بار ضد تودہی و
ضد شوروی است .

نکتہ ای کہ باید تاکید شود اینست کہ برامان سیاست
ضد تودہی و ضد شوروی ، یعنی یا توسل بہ حربہ ہسای
آنتی کمونیسم در سطح جہان و ایران ، نمیتوان میازہ ای
واقعی علیہ رژیم شاه و امپریالیسم سازماندہی کرد و ہر
گونه فعالیتی کہ در جہت دامن زدن بہ این ہیستری
انجام گیرد ، علاوہ براینکہ پراکندگی های موجود را بساز
ہم بیشتر خواهد کرد ، لاجرم بسود امپریالیسم و رژیم
محمدرضا شاہ تمام خواهد شد .

در مورد "کنفدراسیون" های رنگارنگ مائوئیستی موضہ
ماروشن و قاطع است . از آنجائیکہ مائوئیستہا چہ در
سطح جہان و چہ در ایران در وحدت کامل با ارتجاعیتر
نیروہا قرار دارند ، ما آنها را جزو اپوزسیون مترقی
نیشماریم و افشا و طرد کامل آنها را از جملہ وظایف خود
مینماییم . ما جوانان سادہ ای را کہ تحت تاثیر تبلیغات
پرسروصدا ، ولی ضد انقلابی و ضد کمونیستی مائوئیستہا
تا آگاہانہ در دام آنها افتاد اند ، فرامیخوانیم کہ بخود
آیند و در سیاست مائوئیستہا چہ در سطح جہان و چہ
در ایران تامل کنند .

ما بارہا اعلام کردہ ایم کہ اختلافات ایدئولوژیک و
سیاسی ما با سایر نیروہای صیادق ضد رژیم نمیتواند و نباید
مانع از وحدت عمل در مبارزہی ضد رژیم باشد . ما
ہمہی نیروہای صیادق ضد رژیم را فرامیخوانیم تا با وحدت
عمل در پیکار دگراتیک و ضد امپریالیستی ، مبارزہ درواہ
سرنوشتی رژیم استبدادی شاہ را تشدید کنند .
بہمان

بہا کھک کردید

مارک آلمانی
مارک آلمانی
مارک آلمانی
مارک آلمانی
مارک آلمانی
مارک آلمانی
مارک آلمانی

۱۱۱
تایش
۹۸
۹
آشنا
سہیل
نورمان
۱۰۰
۱۰۰
۵۰
۵۰
۵۰
۵۰
۲۰

آرمان از شما سیاست گزار است .

نگاهی به آموزش عالی در کشور انقلاب اکتبر

"در يك کشور بیسواد نمیتوان
جامعه‌ی کمونیستی بنا نمود"
لنین

یکی از سترگ‌ترین دستاوردهای انقلاب کمیسر سو سیالیستی اکتبر، فرهنگ شکوفان کشور شماست که تحسین همه‌ی جهانیان را برانگیخته است. حتی بسیاری از دشمنان سوگند عودی سوسیالیسم و ضدشوروی‌های حرف‌های به کامیابی‌های فرهنگ شوروی بدیده‌ی حسادت پیگرند. انقلاب اکتبر درحقیقت تاینک‌ترین انقلاب فرهنگی ماست.

درفرنگ اتحاد شوروی، سیستم آموزش عالی، چه از نظر کمی و چه از دیدگاه کیفی، نقشی بی‌برجسته بازی میکند. شماره‌ی آموزشگاه‌های عالی اتحاد شوروی (دانشگاه‌ها، انستیتوها، آکادمی‌ها و دیگر موسسات آموزش عالی) در آغاز سال تحصیلی ۱۹۷۲/۷۳ بالغ بر ۸۳۴ بود. این پیکره ۵۲ دانشگاه را در برمیگرفت. باید یادآور شد که تعداد آموزشگاه‌های عالی در سرزمینی که امروزه اتحاد شوروی را تشکیل میدهد، پیش از انقلاب، از ۱۰۵ تجاوز نمیکرد.

امروزه بیش از ۴/۶ میلیون دانشجو در آموزشگاه‌های عالی شوروی در ۴۰ رشته‌ی گوناگون بتحصیل مشغولند. در سال ۱۹۷۳/۷۴ از هر ۱۰ هزار شهروند شوروی ۱۸۶ نفر دانشجو بودند. تعداد فارغ‌التحصیلان اتحاد شوروی سالیانه به یک میلیون نفر میرسد. در آموزشگاه‌های عالی اتحاد شوروی بیش از ۳۶۶ هزار استاد، دانشیار و استادیار، از جمله ۱۲۲ هزار دکترو کاندیدای علوم، و وظیفه‌ی پرستولیت و ولا ارزش آموزش و پژوهش مشغول هستند.

در اتحاد شوروی سوسیالیستی تحصیل‌بکلی رایگان است و دولت جمیع هزینه‌های فرهنگی، از جمله مخارج آموزشگاه‌های عالی، را متقبل میشود. دانشگاه‌های



اتحاد شوروی می‌کوشند تا پاهای ارتقای سطح علمی رشته‌های تحصیلی، محیط کار و زندگی دانشجویی را نیز پیوسته بهبود بخشند. بیش از سه چهارم دانشجویان اتحاد شوروی از کمک هزینه‌ی تحصیلی بهره‌مند میشوند و دانشجویانی که اهل شهر خود نیستند، در کسوی دانشگاه زندگی میکنند و از همه‌گونه تسهیلات استفاده مینمایند.

پاهای تدریس، تحقیق نیز یکی از ارکان عمده‌ی زندگی دانشگاهی را تشکیل میدهد. هزاران پژوهشگر، نه تنها در زمینه‌های نظری، بلکه در همکاری مستقیم با صنعت و کشاورزی، از یکسو به کار بست وسیع و سریع دستاوردهای علمی، در تولید کمک میکنند و از سوی دیگر برنامه‌های درسی را با اقتضای نیازمندی‌های اقتصادی ملی تکامل میبخشند. در واقع، دانشگاه شوروی یکی از پهنه‌های مهم ترکیب دیالکتیک علم و عمل است.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بخلاف کشورهای سرمایه‌داری، همکاری دانشگاه و صنعت برپایه سودافزایی آزمندانه‌ی انحصارگران استوار نیست و تنها هدف آن ارضای هرچه بیشتر و بهتر خواسته‌های مادی و معنوی جامعه است.

از زندگی لنین

لوکوموتیو

پس از سرکوی کودتای قدارمندان "گورنیف" بوسیله کارگران انقلابی، لنین دیکرتوانست پیش از این در مخفی گاه خود در فنلاند قرار بگیرد. او یکبار دیگر در آگستاز اکتبر ۱۹۱۷، بالوکوموتیو شماره ۲۹۲، کدر این فاصله شهرت یافته بود، توسط همان رفیق راننده ی لوکوموتیو "هوگو یالا" در دلپاسیک آتشکار به پتروگراد برد شد. مستقبلین، که فقط چند آشنای مورد اعتماد بودند، وی را به مخفی گاه جدیدش در خیابان "سنوود سکاکیا" شماره ۱/۹۲ بردند.

این خانه به رفیق "مارگاریتا واسیلونا فونانووا" که کاملاً مورد اعتماد بود تعلق داشت و او ضمناً محافظت کامل آپارتمان را به عهده داشت.

لنین اجازه داشت فقط با تغییر لباس و بهمهراهی و محافظت رفقای مطمئن خانه را ترک کند. او از این خانه خود را برای شرکت در جلسات مهم کمیته مرکزی به سحله "کاروسکیا" شماره ۲ آمیرساند. بحث جلسه فقط عبارت از طرح یک مسئله بود: قیام مسلحانه.

کوشش لوجوانان زینوف و کامنف بر آن بود که میدان جنگ این مبارزه ی سیاسی را از کارخانه ها و سرانخانه ها بجای دیگر منتقل کنند.

کامنف با تاکید هرچه بیشتر اعلام میکرد: "ما فقط می توانیم و باید با کمک اکثریت نمایندگان در مجلس قدرت را تصاحب کنیم."

لنین در حالیکه حرف او را با هیجان انقلابی قطع میکرد چنین اظهار داشت: "کارگران و سران را از لوکوموتیو انقلاب هستند. شما آتش را از زیر پیک درو کنید، خواهید دید که هیچ چیز حرکت نخواهد کرد، حتی یک چرخ. نه رفقا، ما باید آتش زبردیک را بیشتر کنیم. هرچه سریعتر و اساسی تر بهتر. نه در پارلمان، بلکه در کارخانه ها در خیابانها و در سرانخانه هاست که باید دست به



عمل بزنیم."

در این شب تاریخی، کمیته مرکزی برخلاف آرای زینوف و کامنف را بر قیام مسلحانه داد.

حرف زدن ممنوع

آلاچیق کوچکی که در "راسلیو" مخفی گاه لنین بود دیگر به انداز کافی اهمیت نداشت. به همین جهت کمیته مرکزی حزب تصمیم به تغییر محل و فرستادن وی به دهکده "یالکالا" در مزرعه فنلاند گرفت.

لنین در لباس یک آتشکار به همراه رفقای قابل اعتمادی به این دهکده برده شد. وقتی که پلیس مخفی کرنسکی حتی به مخفی گاه جدید هم پی برد، دو هنریش از شهر "هلینگ فو رس" ماموریت یافتند که لنین را با تغییر شکل به مخفی گاه تازه ای در ریاست فنلاند، که از قبل تهیه شده بود، برسانند. کارلو کوازلا، یکی از هنریشگان که لنین را بطوری گریه کرده بود که هیچکس نمیتوانست وی را باز شناسد، چندین بار به لنین خاطر نشان کرد که: "وای بر شما اگر در بین راه یک کلمه حرف بزنید پشیمان خواهید، حتی یک کلمه!"

لنین که به این مراسم تغییر لباسش در داده بود با اوقات تلخی گفت: "کافی نیست که کرنسکی حق حرف زدن را از من گرفته؟ آیا شما هم باید این حق را از من سلب کنید؟"

باور

باور نمی‌کند دل من ، مرگ خوش را
نه ، نه من این یقین را باور نمی‌کنم
تا همدم من است نفس های زندگی
من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم
آخر چگونه گل خس و خاشاک می‌شود
آخر چگونه اینهمه رویای تونها ل
نگسوده گل هنوز

ننشسته در بهار
می‌بزمرد بجان من و خاک می‌شود
در من چه وعده هست
در من چه هجرهاست
در من چه دستها به دعا مانده روز و شب
اینها چه می‌شود

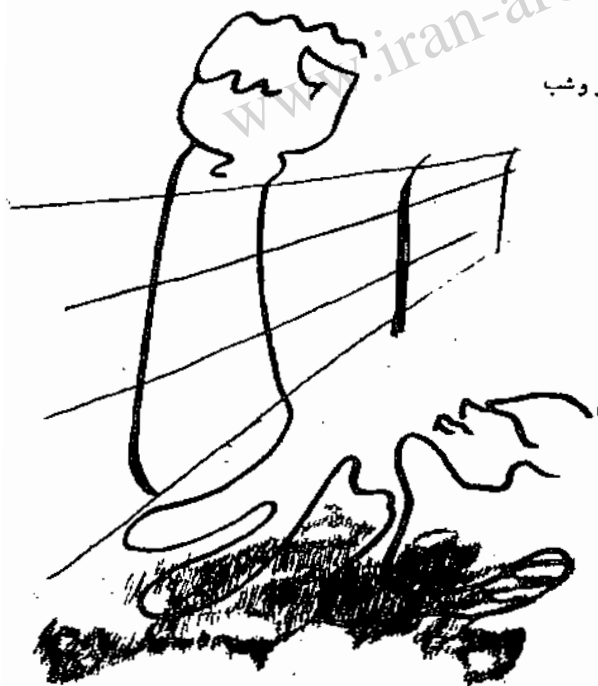
آخر چگونه اینهمه عشاق بی‌نمار
آواره از دیار
یکروز بیصدا

در کوره راهها همه خاموش میشوند
باورکنم که دخترکمان سپید بخت
بی‌وجل و نامراد
بالای بامها و کنار دریچه‌ها

چشم انتظار یار ، سیه‌پوش می‌شوند ؟

باورکنم که عشق‌نہان می‌شود به‌گور
بی‌آنکه سرکشد گل عسلیانیش ، ز خاک
باورکنم که دل
روزی نمی‌تهد

از سیاوش کسرای



نفرین بر این دروغ ، دروغ هراسناك
 پل میکشد به ساحل آینده شعر من
 تا ، رهروان سرخوش ، از آن سو ، گذرکنند
 پیغام من به بسوسه لبها و دست ها
 سرواز میکند
 باشد که عاشقان به چنین پیک آشتی
 يك ره نظرکنند
 در کاوش پیایی لبها و دست هاست
 کاین نقش آدمی
 بر لوحی زمان
 جاوید می شود
 این ذره ذره گرمی خاموش وار ما
 يك روز بی گمان
 سر می زند ز جایی و خورشید می شود
 تا دوست داریم
 تا دوست دارمت
 تا اشك ما به گونهی هم میچکند ز مهر
 تا هست در زمانه یکی جهان دوستدار
 کسی برگ می تواند ، نام مرا بیروید از یاد روزگار
 بسیار گل از کف من برده است باد
 اما من غیبس
 گل های یاد کس را پرپر نمی کنم
 من سرگ هیچ عزیزی را
 باور نمیکنم
 می ریزد عاقبت
 يك روز برگ من
 يك روز چشم من هم - خواب می شود
 زین خواب ، چشم هیچ کسی را گریز نیست
 اما درون باغ
 همواره عطس باور من در هوا پراست

مسئله مسکن

و

جوانان

تشکیل خانواده را داشتن يك سرانه مستقل بحساب بیا. وریم، رژیم آنچنان وضعی بوجود آورده که اگر زن وشوهر جوان هر دو کار ثابت هم داشته باشند باز مجموع درآمدشان کفاف اجاره بها را نمی دهد. در صورتیکه پرداخت اجاره بها تنها يك قلم از مخارج گوناگون خانواده های جوان را تشکیل می دهد.

بلندگويان رژیم خود نیز اعتراف می کنند که در چند سال آینده فشار جوانان برای حل عادلانه مسکن تشدید خواهد شد. روزنامه کیهان در این باره می نویسد: "بر آوردن های مقدماتی نشان می دهد که در پنج سال آینده تعداد متقاضیان خانه و آپارتمان ایران دو برابر خواهد شد زیرا صد ها هزار زن و جوان ایرانی به سن بلوغ و کار مستقل خواهند رسید. تأثیر واقعی جهش جمعیت بر مسکن در ایران در طی پنج سال آینده احساس خواهد شد. ورود صد ها هزار جوان به بازار مسکن در صورتی که اقدامات اساسی در این زمینه نشود به انفجار تقاضا منجر خواهد شد." باید گفت که هم اکنون نیز "انفجار" تقاضا وجود دارد. ولی بعلمت سازمان یافته نبودن متقاضیان، رژیم هنوز میتواند این دست و آن دست کند و فکد آرد که انفجار تقاضا به انفجار اجتماعی بدل شود.

مسئله مسکن برای کارگران و کارمندان و آموزگاران و دبیران جوان بیش از آنچه که در روزنامه ها نوشته می شود حاد است. چند ی پیش وزیر سازمان امنیتي کار خود گفت: "هم اکنون ۵۰۰ هزار واحد تولیدی و صنعتی در کشور ما وجود دارد که نزدیک به دو میلیون کارگر در آنها کار می کنند. میان دو میلیون کارگر، کارگران اصناف و خرد مات، کارمندان جزء، آموزگاران، دبیران و دیگر زحمت کشان را بیفزایید، بی شك رقمی بیش از ۵ میلیون بدست

در میهن ما ایران، تب مسکن روز بروز داغ تر می شود. تنگنای مسکن به آنچنان مرحله ی بحرانی رسیده است که دیگر رژیم نمی تواند در باره اش سکوت کند. هر روز صفحات زیادی از روزنامه ها سرشار از گزارش های گوناگون پیرامون مسئله مسکن است. مجلس لایحه ی مانسک و مستأجر را باز از نو بزرگ میکند تا هم ظالمان فریبانه تر بآن بد هد و هم ماهیت طبقاتی آنرا دست نخورده باقی بگذارد. شاه و دولت از نو تظاهر به فعالیت میکنند: کمیسیون پشت کمیسیون تشکیل می دهند، طرحهای تازه بتازه برای حل مشکل مسکن پیشنهاد میکنند ولی عملاً کاری انجام نمی شود. در واقع دولت برای حل مشکل مسکن برنامه نسد ارد و نمی تواند هم داشته باشد. چرا که مشکل مسکن مانسک بسیاری از دیگر مشکلات اقتصادی و اجتماعی امروزی ایران ناشی از ماهیت فئدالی و ضد خلقی رژیم است و در چارچوب نظام طبقاتی کنونی قابل حل نیست.

بنابراین میتوان با اطمینان گفت که در سالهای آینده هم گردانندگان رژیم هرچه هم بیشتر دست و پا بزنند در بدلتاق مسئله مسکن سخت تر فرو خواهند رفت.

مسئله مسکن

و کارگران جوان

امروز در ایران تمام قشرهای زحمتکش از کمبود مسکن و کرایه خانه های کمربکن رنج می برند ولی بویژه جوانان کارگر و کارمندان با رستگن این دشواری را بیش از دیگران بسر دوش خود احساس میکنند. زیرا اگر نخستین شرط لازم برای

خواهد آمد. این برای جمعیت ۳۴ میلیونی ایران بهیچ وجه زیاد نیست. دستکم نیمی از این ۵ میلیون نفر را میتوان جزو جوانان بحسب آورد. اینان کسانی هستند که اکثراً خانه و مسکن مستقل ندارند، یا هنوز نزدیک و ماد ر خویش زندگی می کنند و یاد ر شرایط کمزگن اجساره نشین هستند.

بحنوان حاشیه باید افزوده که در روستاها و در اطراف معادن، مسئله مسکن با ابعاد به مراتب وحشتناک تر می باشد و در آنجاها اصولا چیزی که بشود نامش را به معنای امروزی مسکن گذاشت کمتر اقت میشود. ولی چون مسکن کارگران کشاورزی و روستائیان فقیر نیاز به بررسی جداگانه دارد، به همین اشاره اکتفا می شود.

شاه و دولت برای جلوگیری از تشدید روز افزون بحران مسکن در چند جنبه شروع به فعالیت نمودند. اند نخست لایحه مالک و مستأجر را از نو در دستور قرار دادند و حزب "فراگیرنده" را مأمور تکمیل آن نمودند. اما نه تنها لایحه داده شده به مجلس نرسید اجاره نشینان نبود بلکه نمایندگان رستاخیزی هم که کسی جز بیانگران منافع غارتگرانه ی سرمایه داری بزرگ ایران نیستند تا آنجا که توانستند آنرا بسود مالکان مطلق کردند. برنامه های دولت پیش از لایحه مالک و مستأجر طبقاتی بودن مسئله مسکن را در ایران آشکار می کند.

در فروردین امسال دولت به دستور شاه، شش کمیته ویژه برای بررسی جهات گوناگون مسئله مسکن تشکیل داد. از مطالبی که جستجو و گریخته در باره کار این شش کمیسیون منتشر میشود، بخوبی میتوان ماهیت طبقاتی اقدامات دولت را دید. روزنامه ها از "مقامات آگاه" کمیسیون شنیده اند که خانه سازی باید بدست بخش خصوصی انجام شود و وظیفه دولت تأمین مصالح ساختمانی و ارائه تسهیلات اعتباری به بخش خصوصی (یعنی سرمایه داران) و ساده کردن تشریفات قانونی و مقررات است. فقط در نقاطی که مورد توجه بخش خصوصی نباشد دولت مستقیماً با رطریق بانکهای دولتی به خانه سازی خواهد پرداخت. این برنامه بیشتر در قطب های جدید صنعتی و برای تأمین مسکن مورد نیاز کارگران اجرا خواهد شد.

در اینجایک اعتراف آشکار وجود دارد و آن عدم علاقه سرمایه داران به ایجاد مسکن برای کارگران است. آنان فقط ب فکر ساختن شرکت های مدرن یا آبارتخانه های لوکس هستند تا آنها را به میلیونرهای تازه بدوران رسیده بفروشند و بحساب تسهیلات دولتی سودهای کلان ببرند. اصولاً در مسئله محل کار و محل زندگی سیمای طبقاتی ایران بخوبی نمایان است. شاه و اطرافانش در قصرها و کاخهای پر کلر و گیاه زندگی میکنند و محل کارشان دست کمی از محل زندگیشان ندارد. سرمایه داران و زمین داران در ویلاهای بزرگ و مجهز و قشربلای اراش و کازمندان دولت

در آبارتخانه های چند میلیونی در بهترین نقاط سکونت دارند. این سلسله مراتب همینطور ادامه پیدا می کند تا بخانه های فقیرنشین کارگری، حصار آباد ها، کیرها، آلونک ها، دخیم ها و سوراخ ها برسد. شاه چندین قصر برای زندگی و چند کاخ برای کار دارد. کارگرمعدن محل کارش در دالانهای خطرناک تنگ و تاریک و محل زندگیش در یک آلونک گلی است. این چنین نظم ظالمانه را چه کسی جز یک رژیم غارتگر طبقاتی میتواند به جامعه تحمیل کند؟

در همین روزهای گذشته گفتند که در شهرک صنعتی قزوین ۵۰۰۰ خانه هریک با دو اتاق کوچک و به قیمت ۱۲۰ هزار تومان ساخته خواهد شد. خودشان بلافاصله توضیح دادند که در این شهرک ۱۲۸ واحد صنعتی بزرگ و کوچک هست که در آنها بیش از ۲۰ هزار نفر کارگر کسار می کنند. این کارگران همه از نقاط دیگر به جستجو و لقمه نان آمده اند و در محل، صاحب هیچ چیز نیستند. باین ترتیب اگر فرض کنیم که این بار برنامه اجرا شود و خانه های ساخته شده را هم در واقع به کارگران بدهند باز بیش از ۱۵۰۰۰ کارگری یعنی ۷۵ درصد آنان بدون محل سکونت معین باقی خواهند ماند.

برنامه دوم برای شهرک البیر است که در آنجا هزار خانه ساخته خواهد شد. بیگمان در آنجا هم ده برابر تعداد این خانه ها کارگر وجود دارد. تازه اینها خانه های سازد مانی است که ده جور قید و بند برای کارگران ایجاد میکند و آنان را بصورت برده و آسیب کار فرما روی آورد. اگر بخوانند به بی عدالتی ها اعتراض نمایند و از حقوق قانونی خود دفاع کنند، هم کار و هم خانه خود را از دست می دهند.

همین دولتی که حتی برای ساختن این خانه های محقر برای کارگران حد اکثر خست را بخرچ میدهد در عوض برای ریختن پول در دست سرمایه داران و باج بگیران درباری که دارند در زمین های بی اساس باد، باصطلاح ستاد پهلوی در دست می کنند بسیار دست و دل باز است. روزنامه ها نوشته اند که ساختن مدرن ترین شهرک ایران - شهرستان پهلوی - تا دو ماه دیگر به زمین دولت آغاز می شود. عکس ماکت آنرا هم چاپ کرده اند که به کارگران خانه بدوش خوب دهن کجی شده باشد.

آری، چنین است وضع مسکن کارگران و ویژه کارگران جوان در کشور شاهنشاهی زده ایران. البته از یک زمینخند ملی و ضد دمکراتیک که هم ثروت های ملی ما را بخرست می دهد و هم خود بی حساب میچابد، نمیتوان جز این انتظار داشت، ولی برای کسانی که خواهان پایان این شب سیاه برای توده ها زحمتکش خلق هستند، مسئله بصورت دیگری مطرح است. باید بکارگران آموخت که حق کار، حق استراحت، حق بهبود ایش و درمان رایگان، حق مسکن، حق آموزش و غیره جز حقوق طبیعی و عادلانه ی هر فرد زحمتکش است و دولتها موظف به تأمین آن هستند. در روند فعالیتها

تبلیغی و ترویجی باید به کارگران آموخت که سرنگسون ساختن رژیم استبدادی شاه و کسب آزادی سیاسی، شرط ضروری و قدم اول درجهت بهبودی واقعی وضع زحمتکشان است. نمونهی کشورهای سوسیالیستی یعنی کشورهای که در آنها طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد، دستاوردهای مهم آن در تأمین رفاه عمومی زحمتکشان در همهی شئون زندگی، کار، مسکن، درمان آموزشی، فرهنگ و غیره و نقش بزرگی در ارتقای آگاهی کارگران و سایر زحمتکشان داشته و دارد.

کارگران و زحمتکشان میبایست تمهادهای لازم را بکنند تا بتوانند همهی اینها را داشته باشند که با مبارزه با مصلحت طلبی طبقات استثمارگر سرنگون کرده، حکومت خود را برقرار سازند.

مسئلهی مسکن یک مشکل مزمن برای رژیم استبدادی شاه و ناشی از سیاستهای نادرستی است که از طرف این رژیم اعمال میشود. توضیح ماهیت طبقاتی مسئلهی مسکن به زحمتکشان و سازماندهی آنان برای مبارزات توده ای جهت حل این بیماری اجتماعی ناشی از نظام پوسیده ی کنونی، یک وظیفهی متعلق ناپذیر برای مبارزان انقلابی است.

دشواری مسکن برای دانشجویان شهرستانی در تهران

نظام آموزشی ایران نه تنها یک نظام کاملاً طبقاتی است، بلکه علاوه بر آن تمام معایب ناشی از تسلط یک رژیم میرنده و فاسد و متعلق بقرون وسطی را نیز در خود جمع کرده است. البته در کشورهای پیشرفته سرمایه داری هم نظام آموزشی طبقاتی است، اما در ایران علاوه بر طبقاتی بودن آموزش، صحبت بر سر نابرابری شگفت انگیز بخور و بخور، بچاپ و چاپ و بلبشویی است که شاید کلمهی "شاهنشاهی" بهتر از هر توصیفی آنرا مشخص کند. یعنی نظام آموزشی در ایران، طبقاتی - شاهنشاهی است. از اینروست که نه تنها دست فرزندان دهقانان زحمتکش از آموزش متوسطه و عالی بکلی کوتاه است و جز تعداد انگشت شصاری از فرزندان کارگران، آنها هم با هزار زحمت و خون جگر خوردن، در دانشگاهها راه پیدا نمیکنند، بلکه فرزندان قشرهای متوسط، بخصوص آنانکه از شهرستانها برای تحصیل به تهران میآیند، با دهها دشواری روبرو هستند.

در تهران، مسکن اولین مشکل دانشجویان شهرستانی است - صرف نظر از جوانان معدودی که از

طریق "کاخهای جوانان" در اتاقهای ۶ تا ۸ تخته زندگی میکنند و ماهیانه از ۳۰۰ تا ۲۷۰ تومان مسکن بردارند، اکثریت مطلق دانشجویان شهرستانی، حتی از این امکان هم محرومند.

دولت بعنوان وام دانشجویی که دانشجویان را به خدمت طولانی میکند، ماهی ۲۵۰ تومان بدانشجویان شهرستانی کمک مسکن میدهد. اما کارهایی که اتفاق در تهران قابل مقایسه با این رقم نیست. اغلب دانشجویان شهرستانی، چند ماه اول اقامت خود را در تیمچه برای مسافرخانه های حقیر میگذرانند تا بالاخره جایی برای خود دست و پا کنند. کمترین مبلغی که صاحبخانه ها برای یک اتاق کوچک میخواهند، ۸۰۰ تومان است - مسافرخانه ها ماهانه ۷۲۰ تومان بابت دو تخت از دو دانشجو میگیرند، یعنی ۳۶۰ تومان بابت هر تخت، یکی از دانشجویان به خبرنگار اطلاعات گفته است: یکبار برای اجاره ای اتاقی مراجعه کردیم به ما گفتند باید قبل از ۱۵۰۰۰ تومان بردارید.

دریاری آن وام ۲۵۰ تومانی این را هم باید اضافه کرد که تنها ۲۰٪ دانشجویان یک کلاس از آن برخوردار هستند، آنها بشرطیکه دانشجویان لااقل از قبیل داشتن برگ اجاره نامه رسمی از دفتر خانه را فراهم کنند.

یک دختر دانشجوی شهرستانی میگوید: من مبلغ وامی که بابت کمک هزینهی تحصیلی و مسکن دریافت میکنم، جمعا ۵۵۰ تومان است در حالیکه این مبلغ به تنهایی، مشکل مسکن مرا نیز حل نمی کند.

چنین است وضع مسکن دانشجویان شهرستانی در تهران. مسئلهی تهیهی مسکن تنها گوشه ای از مشکلات دانشجویان را نشان میدهد.

وضع آموزش در ایران را اگر بایک کشور سوسیالیستی مقایسه کنیم، از اینهمه عقب ماندگی خود حیرت نخواهیم کرد. در کشورهای سوسیالیستی بیش از ۶۰٪ دانشجویان فرزندان کارگران و دهقانان هستند. در کنار شهرهای دانشگاهی، شهرکهای بزرگ دانشجویی وجود دارد که در آنها تمام وسایل لازم برای مطالعه و استراحت از قبیل خوابگاه، غذاخوری، حمام، کتابخانه و قرائتخانه و ورزشگاه و سینما برای دانشجویان فراهم است. نزدیک تمام دانشگاهها غذاخوری وجود دارد، بطوریکه دانشجویان با مقرری ماهیانه ای که از دانشگاه میگیرند میتوانند با خاطری آسود به تحصیل بپردازند و تمام احتیاجات خود را بدون دریافت کمک از خانواده برآورده سازند. تابستانها به بسیاری از دانشجویان مجانی استراحت داده میشود. همهی دانشجویان در تمام مدت تحصیل بطور رایگان بیمه هستند. هم از پایان

در نظام شاهنشاهی ایران ، نشان می‌دهد که چه تفاوت‌های اساسی بین یک نظام خلقی و یک نظام ضد خلقی وجود دارد و چرا باید در راه سرنگون ساختن این رژیم استبدادی و هوو ار کرد نراه گذار میهن ما بسوی سوسیالیسم کوشید .

ع - رازی

تحصیل ، دولت برای همه‌ی دانشجویان فارغ التحصیل کار متناسب با معلومات تضمین میکند . در آرای تحصیل مجانی فارغ التحصیلان باید فقط سه سال به مجلسی که دولت مایل است برونند . این محل معمولاً در حوالی زادگاه دانشجویان انتخاب میشود .
مقایسه‌ی نظام آموزشی در کشورهای سوسیالیستی و

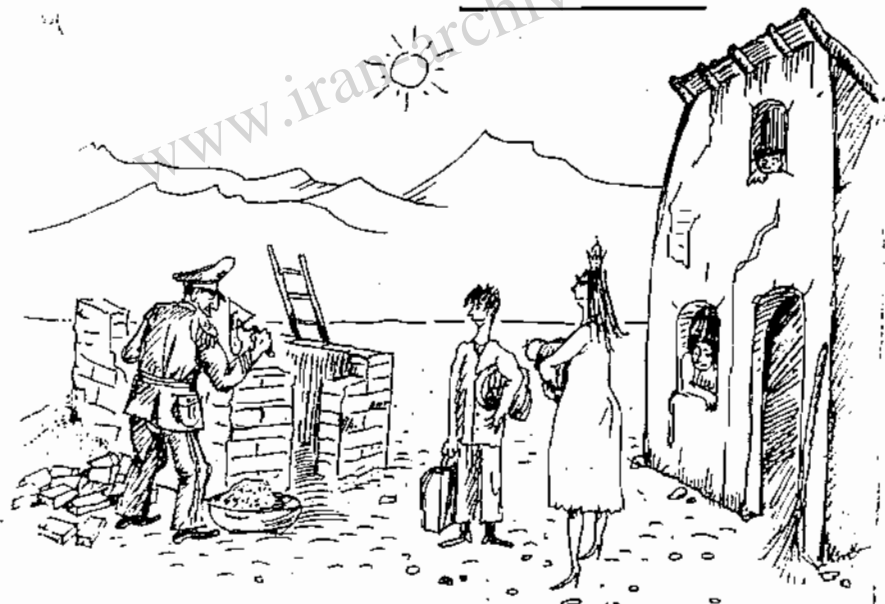
مشکل مسکن شاه و گدانهی‌شناسد!

بچه‌ام متولد شد برای او جاس نبود ، لذا آن خانه را که چند متری پیش از اینجا فاصله‌ندارد تعمیر کردیم و به ولیعهد تعمیر اختصاص یافت ، او پسر بزرگ ما و ولیعهد کشور است .

ایستگاه - پنجمین شماره ۱۷
استفاد - ۲۰۳۳۰ - شماره ۲

نسخ در گفتگو با کارآزمایشگر تلویزیون کانادا در مورد نقل مکان از کاخ سلطنتی تهران به کاخ سلطنتی نیاوران میگوید :

بعد از تولد بچه‌ها ، منزل شهری دیگر برای ما کوچک شد لذا به منزل کنونی آمدیم ، سپس مجبور بودیم تغییراتی در آن بدهیم ، وقتی چهارمین



این "فرمایش" های شهبانو آدمی را بیاد آن داستان ماندازد که در زمان هارون الرشید مردی دعوی پیغمبری کرد . او را نزد خلیفه بردند . خلیفه گفت پیغمبران پیش از تو همه معجزی داشتند ، معجز تو چیست ؟ مرد گفت : معجز من آنستکه هرچه ترا درس بگذرد من از آن آگاهم . خلیفه پرسید : مرا اکنون درس بگذرد ؟ مرد گفت : تو فکر میکنی من دروغ میگویم .

نظیر

زنان و کودکان

درس سوسیالیسم و سرمایه داری

گرفته شده است. اگر احتیاج روزافزون اتحاد شوروی را به نیروی کار در نظر بگیریم، میبینیم که حزب کمونیست و دولت این کشور، لحظه ای از نبود وضع زنان غافل نیستند.

مراقبت و تربیت کودکان، پرورش نسل آینده، یکی دیگر از مسایلی است که همواره در مرکز توجه اجزای کمونیست و دولتهای کشورهای سوسیالیستی قرار دارد. تقبل مراقبت و پرورش کودکان از جانب دولتهای سوسیالیست بهطایلی یک وظیفهی تخطی ناپذیر، امکانات وسیعی برای والدین کودکان و بویژه زنان برای شرکت در فعالیتهای اجتماعی و تولید وجود آورده است.

در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۴، از ۵ (پنج) میلیون و ۲۰۸ هزار کودک که در سنین ۳ تا ۶ سال قرار دارند، کودکانی که مادرانشان بعلت اشتغال بسفکار امکان مراقبت از آنان را برای تمام روز ندارند، فقط ۱۹۸ هزار کودک و یا کمتر از ۴٪ آنان در کودکانها آنهم در ازای پرداخت مبلغ گزاف، تحت مراقبت بودند. برای کودکان سیاهپوست امکانات از این هم محدودتر است.

در سال ۱۹۷۶، در اتحاد شوروی ۱۲ میلیون کودک در شیرخوارگاهها و کودکانها تحت مراقبت بود. انستد ۸۰ هزار نفری مریمان و معلمین آموذ، وظیفهی مراقبت و تعلیم این کودکان را بهعهده داشتهاند. کافی است تعداد معلمین کودکانهای اتحاد شوروی را با تعداد کودکان کودکانهای ایالات متحده مقایسه کنیم تا امکانات شگرفی که در اتحاد شوروی برای پرورش نسل آینده بوجود آمده بر ما معلوم شود. تعداد معلمین کودکانهای اتحاد شوروی ۴ برابر تعداد کودکانی است که در ایالات متحده به کودکانها دسترسی دارند. این تفاوت عظیم یاد نظر گرفتن اینکه جمعیت ایالات متحده ۲۰۰ میلیون و جمعیت اتحاد شوروی ۲۵۰ میلیون است، هرچه برجسته تر میشود.

در برنامه پنجساله ی دهم، ساختن کودکانهای شیرخوارگاههایی برای بازهم ۲/۸-۲/۵ میلیون کودک در نظر گرفته شده است.

چنین است نتیجهی مقایسهی وضع زنان و کودکان در اتحاد شوروی و در عهدی سرمایه داری جهانی. اگر این مقایسه را به کشورهای نظیر چین ماکترشدهیم تفاوت هایازهم بیشتر و تمییز و نابرابری زنان بازهم

آزادی واقعی زنان از انواع ستمهای اجتماعی که انسان در جوامع منقسم به طبقات ناهمسازا اشتی ناپذیر متحمل میشوند، فقط در نتیجهی انقلاب سوسیالیستی ممکن است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برای اولین بار در تاریخ بشری، با ریشه کن کردن مالکیت خصوصی، امکانات واقعی را برای آزاد کردن وجود آورد. امروز در کشورهای سوسیالیستی زنان نه تنها از حق کار، بهطایلی یکی از ابتدایی ترین حقوق انسانی برخوردار هستند، بلکه برای آنان دستمزد مساوی در ازای کار مساوی با مردان، تضمین شده است. این امر حیاتی در کشورهای سرمایه داری هنوز لا ینحل باقی مانده است.

بنابراین ارقام منتشره از طرف دفتر بین المللی کار، تفاوت مزد زنان و مردان در فرانسه ۱۷٪، در سوئد، این باصطلاح "بهشت سوسیالیسم دیکراتیک"، حدود ۳۰٪ و در ژاپن ۵٪ است.

بنابراین اعتراف و پرولو، اقتصاد دان آمریکایی در مجلهی "ولدماکازین"، "در ایالات متحده دستمزد زنانی که تمام روز را بکار تولیدی اشتغال دارند، در سال ۱۹۵۰-۶۴٪، در سال ۱۹۶۵-۶۰٪ و در سال ۷۴ حدود ۵۷٪ دستمزد مردان بوده است."

مجله ی دیگر آمریکایی "دیلی پیپلز رولدم" ابعاد این استثمار غیر انسانی را افشای کرده، مینویسد: "اگر همه ی زحمات کشان زن آمریکا برابر مردان مزد دریافت میکردند، سرمایه داران مجبور میشدند مبلغ ۱۰ (ده) میلیارد دلار بیشتر بخواهند دستمزد بپردازند."

چنانکه میبینیم، در کشورهای عهدی سرمایه داری، همه تنها زنان زیر آبرید دستمزد با مردان برخوردار نیستند، بلکه نمونهی آمریکا، این "مظهر جهان آزاد" حاکی از آنست که تفاوت دستمزدهای زنان و مردان سیر صعودی مییابید و این تفاوت دستمزد همانمبع درآمد های چندین میلیارد دلاری برای سرمایه داران است.

علاوه بر تفاوت کار برای زنان و تضمین دستمزد مساوی در ازای کار مساوی، در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، اقدامات مشخص دیگری نیز برای بهبود بازهم بیشتر وضع زنان زحمتکش در مرحلهی اجرا گذاشته میشود. هم اکنون زنان اتحاد شوروی، قبل و بعد از زایمان، از مرخصی با حقوق کامل برخوردار هستند. در برنامه پنجساله ی دهم (۱۹۸۰ - ۱۹۷۵) پس از ایجاد یکسال مرخصی باپرداخت بخشی از دستمزد در نظر

کوبائی مادرانگولا

درباره‌ی نویسنده‌ی این مقاله :

نویسنده‌ی این مقاله ، گابریل کارسیا مارکش ، یکی از معروفترین نویسندگان آمریکای جنوبی است . او در سال ۱۹۲۸ در کلمبیا دنیا آمد . اولین اثر او در سال ۱۹۴۸ به چاپ رسید و در مدت کوتاهی به بسیاری از زبانهای زنده دنیا ترجمه شد .

مارکش که در ضمن روزنامه نگاری زیر دستی است ، توانست شعبه‌ی ای‌ز خبرگزاری کوبا ، " پرنسالاتینا " را در یوگوسلاویا ، پایتخت کلمبیا تأسیس کند . او بعنوان خبرنگار مدتها در شهرهای پاریس و کاراکاس و همچنین در درسامان ملل برای خبرگزاری " پرنسالاتینا " کار میکرد . گابریل کارسیا مارکش در سال ۱۹۶۹ جایزه‌ی ادبیات آکادمی فرانسه و در سال ۱۹۷۳ جایزه‌ی ادبیات کشور ونزوئلا را دریافت کرد . وی اکنون در ونزوئلا روزنامه‌ی " اینام " آنترناتیوا " انتشار میدهد که همواره مورد جملگی فاشیستها قرار میگیرد . مدت‌تی پیش فاشیستها برای سومین بار یک بمب در اتاقهای این روزنامه منفجر کردند .

ما هنامی " آلمان " در زیر ترجمه‌ی قسمتهای از یک نوشته‌ی مارکش را بنظر دوستان گرامی میرساند . این مقاله واقعیاتی را درباره‌ی کمک کشورهای لیستی کوبا به کشور آنگولا در برابر تجاوزهای وابسته به امپریالیسم جهانی به این کشور مطرح میکند که تا آن هنگام در هیچ جای دیگر منتشر نشده بود .

تصمیم به کمک

در روز ۵ نوامبر ۱۸۴۳ همه‌ی کارگران کارخانه‌ی شکر " تریا نیوراتو " ، در استان " ماتانزاس " ، سرهبری یک برده‌ی میمن کوبایی ، بنام " نگرا کارلوتا " یکجا بشورش در آمدند . " نگرا کارلوتا " تنهاتر از این نیشکر زنی به جنگ اسپانیاییها رفت و در راه آزادی جان سپرد . بیاد بود این شجاعت ، کوباییه‌ها نام عملیات کمکی خود را به آنگولا " اپراسیون کارلوتا " نهادند .

در سال ۱۹۷۵ آمریکا فاشیستها برای اولین بار باین مطلب پی بردند که در آنگولا گروههای کوبایی وجود دارند . سه ماه بعد از آن ، موقه‌یکه هتری کسینجر در ونزوئلا اقامت داشت ، به رئیس‌جمهور این کشور چنین اعتراف کرد : " اینکه ما از بودن کوباییها در آنگولا مدتها پس از ورود آنها اطلاع یافتیم ، نشان میدهد که سازمان اطلاعاتی ما تا چه

اندازه ناقص است ."

در آن تاریخ از حضور نیروهای کوبایی و کارشناسان فنی در آن کشور مدتها میگذشت . با احتمال قوی ، خود کوباییها هم نمیتوانستند حدود کمکی لازم را حدس زنند . تنهاتر از این کوباییها که برای کوباییها کارآموزان بودند ، این بود که این کمک باید خیلی فوری صورت بگیرد و هر طور شد ، آنگولا باید آزاد شود .

تاس بین کوباییها و " ام . پ . ال . آ . " از سال ۱۹۶۵ شروع شد . در ماه اوت آنسال ، چه گوارا ، که در آن موقع در کنگو به پشتیبانی از هواداران لومومبا می‌جنگید ، برای نخستین بار این تماسها را برقرار کرد . یک سال بعد از آن ملاقاتی بین آگوستینو نتو و فرماندهی نظامی " ام . پ . ال . آ . " اندو (که در یکی از نبردها در آنگولا درگذشت) با فیدل کاسترو در کوبا صورت گرفت . موقه‌یکه پرتغالیها در ماه مه ۱۹۷۵ بازگشت خود را از آنگولا تدارک میدیدند نتو و فرماندهی کوبایی ، فلاویو براد و ، یکدیگر را در لواندا پایتخت آنگولا ملاقات کردند . در آن موقع نتو از کوباییها تقاضای اسلحه کرد و با آنها در مورد امکانات کمکهای فنی بیشتری مذاکره بعمل آورد . سه ماه بعد از آن فرمانده کوبایی ، راول دیاز آرکولس ، همراه بایک گروه از متخصصین غیر نظامی کوبایی وارد آنگولا شد . بعد از آن نتو صریحاً از کوبا تقاضای فرستادن یک گروه تعلیم دهنده برای برپا ساختن چهار مرکز آموزش نظامی در آنگولا کرد .

هجوم قوای امپریالیسم

اگر چه " ام . پ . ال . آ . " نخستین سازمان جنبش رهایی بخش آنگولا (این سازمان در سال ۱۹۵۶ بوجود آمد) و در بین آنگولانزینیان زیاد بمرخورد اربود و بهترین و شایسته ترین برنامه‌ی سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی را برای آنگولا داشت ، با وجود این وضع نامساعدی برای این جنبش بوجود آمده بود . هر چند " ام . پ . ال . آ . " از شوری اسلحه دریافت میکرد ، ولی افرادی نمیتوانند از این اسلحه استفاده بکنند ، خیلی کم بودند . در مقابل " ام . پ . ال . آ . " گروههای زنجیری قرارداد اشتد که دارای تجهیزات مدرن و افراد تعلیم دیده بودند . آنها در ۲۵ مارس ۱۹۷۵ وارد آنگولا شده . در کارها و حکومتی بساری خودشان تشکیل داده بودند . رهبر این گروه ، هسلدن رورتو ، شوهر خواهر موتو و رهبر " اف . ال . آ " بود

که رابطه‌ی او با "میا" آشکار شده بود، در بخش‌های آنگولا، "اونیتا" حکومت میکرد، که رهبری آنرا شخصی بنام یوناس سائیبی بجمعه داشت. وی انسانی بی‌سود ماجراجو و سود طلب که با مقامات ارتجاعی ارتش پرتغال روابط دوستی برقرار کرده بود و از سرمایه داران خارجی پشتیبانی میکرد - علاوه بر این، در روز ۱۵ اوت ۱۹۷۵ نیروهای آفریقای جنوبی از سوی نامیبی وارد آنگولا شدند. البته به بهانه‌ی دفاع از سد "رواکانا کالاکوا" روز قبل از ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ که قرار بود پرتغالیها آنگولار ترک کنند و آنگولا مستقل شود، گروههای دشمن با ارتشهای مجهز در کمین بودند که بمحض خروج پرتغالیها به لواندا حمله کنند.

اقدام سرخ‌کوبانها

بمحض اینکه کوبانها از تقاضای نتو اطلاع یافتند، سریعاً دست بکار شدند. آنها، نه تنها گروه‌تعلیم دهنده برای چهار مرکز تعلیم نظامی فرستادند، بلکه بیکباره ۴۸۰ متخصص، که در ظرف ۴ ماه چهار مرکز تعلیم، ۱۶ لشکر پیاده و نظام و ۲۵ گردان توخانه و ضد هوایی برپا ساختند، به آنجا اعزام کردند. علاوه بر آن، کوبانها ۱۱۵ هواپیمای حمل و نقل، یک هیئت بهداشتی و یک گروه کامل اطلاعاتی نیز فرستادند. این اولین گروه کمکی بوسیله سه کشتی پس از عبور از اقیانوس اطلس خود را به آنگولا رساند.

یکی از کشتی‌ها، که "ویتنام هریکو" نام دارد، تنها کشتی مسافری کوبا است، که آنرا باتیستا، دیکتاتور کوبایی، در سال ۱۹۵۶ از یک شرکت هلندی خریداری کرده بود. دو کشتی دیگر بنام "کزال ایسلند" و "لاپاتا" کشتی‌های پارسی بودند که برای این منظور با عجله تمام در آنها تغییر داده شدند. این کار کوبایی‌ها نشانه در اندیشی دقیق و در عین حال شجاعت آنهاست. چیزی که عجیب بنظر میرسد آنستکه کوبانها حتی بنزین خود را از کوبا به‌مراه آورده بودند، در حالیکه آنگولا یکی از کشورهای صادر کننده نفت است و کوبا باید از شهری نفت وارد کند. ولسی از آنجا یک کسه کوبانها می‌خواستند از هر جهت مطمئن باشند در همان سفر اول ۱۰۰۰ بشکه بنزین در سگشتی نامبرده با خود به‌مراه بردند. کشتی "ویتنام هریکو" ۲۰۰ تن نفت در بشکه‌های ۵۵ گالنی در انبارهای سرریز حمل میکرد، تا گازهای ایجاد شده بتواند بیرون بیاید. کشتی "لاپاتا" حتی بنزین را روی ترشه خود حمل می‌کرد.

در شبی که در اسکله‌ی هاوانا این سه کشتی بارگوسی می‌کردند، جشن فعلی دریندر برپا بود. آتشبازی و فرستادن موشک‌ها به آسمان چشم بیننده را خیره میکرد. در آن موقع یک

جرعه کافی بود که کشتی را منجر کند. ولی، سرانجام همه چیز خیر گذشت. فیدل کاسترو شخصاً بیدار رفته کشتی‌ها آمده بود. او بعد از آن هم همیشه کشتی‌های را کما قوت نگه می‌رفتند، شخصاً بیدار رفته میکرد، تا با نیوسله بتواند تمام اوضاع و شرایط مسافرت را بازرسی کند. فیدل کاسترو در آن موقع به گروههایی که به آنگولا می‌رفتند گفت: "هر چه باشد شما از ما، موقعی که با "گزانما" مسافرت میکردیم، راحت‌تر مسافرت میکنید." ("گزانما" نام آن کشتی کوچک موتوری ۱۲ نفریست که با آن ۸۳ نفر انقلابی کوبایی از محل تبعید خود، مکزیک، به کوبا آمدند و در آنجا جنگ با باتیستارا آغاز کردند - "آرمان").

تانکهای دشمن در جلوی لواندا

کوبانها مطمئن نبودند که پرتغالیها به آنها اجازه ورود به آنگولا را بدهند. فیدل کاسترو از رئیس "هوکین" دن لیسبون، سرگرد اتلو کاروالیو، درخواست کرد که از حکومت پرتغال بخواهد که به کوبا اجازه‌ی کمک بپسند آنگولا را بدهد. کاروالیو به کوبا قول داد که حتماً در این مورد اقدام خواهد کرد، ولی کوبانها تا با امروز جوابی برای درخواست خود نگرفته‌اند.

با این حساب، کشتی "ویتنام هریکو" ساعت شش و نیم صبح ۴ اکتبر ۱۹۷۵ وارد بندر آمریوین شد، بدون آنکه پیش از آن یکسب اجازه موفق شود. کشتی "کسرالی ایسلند" روز ۷ اکتبر و "لاپاتا" روز ۱۱ اکتبر وارد بندر پونتا نگرا شدند. گرچه آنها هم اجازه نداشتند، ولی کسی مزاحم آنها نبود. تعلیم دهنده‌های کوبایی مورد استقبال "ام. پ. ال. آ. او." قرار گرفتند و فرادست بکار ساختن مراکز تعلیمات نظامی شدند. یکی از این مراکز در شهر دل‌تاندو (شهری که پرتغالیها نام آنرا "سالازار" گذاشته بودند) در ۱۰۰ کیلومتری شرق لواندا برپا شد. دومین پایگاه تعلیماتی در بندر رینگولا و سومی در سوارامو، که سابقاً "رانیک کاروالیو" خوانده میشد و در استان ننگا جنگ زده‌ی مشرق بود، و آخرین آنها در استان کابیندا بوجود آمد. گروه هلند روبرتو در موقع ورود کوبانها به بندر، آنچنان به لواندا نزدیک بودند، که کوبانها در اولین ساعت تعلیم خود تانکهای آنها را از نزدیک میتوانستند ببینند.

در ۲۳ اکتبر یک تیپ کامل از ارتش آفریقای جنوبی وارد آنگولا شد و بدون هیچ تیردی شهر هسنسای سادابند بپرا و موجامد شهر را بنظر در آورد. ورود سربازان آفریقای جنوبی بیشتر بیک گرد شترغریخی شباهت داشت آنها در حالیکه روی تانکها به موزیک رقص گوش میدادند. وارد شهرها شدند، در شمال، جنگ با سربازهای مزدی که رهبرشان روی یک موتورسیکلت بایک هنرپیشه‌ی بی‌پای اروپایی هدایتشان میکرد ادامه داشت. او تقدیر خود مطمئن بود که بدون هیچ تدبیر امنیتی و گواهی...

گذراندن تعطیلات به آنجا آمده بود و هنوز هم منعی
داند آن موشکی که متورش را خورد کرد ، در آنروز از کجای
آسمان بر سرش فرود آمد . در چند ان زن همراه او ، کعدر
موقع فرار مزدوران بجای مانده بود ، يك لباس شبانه ،
يك بيكینی و همچنین يك کارت دعوت برای جشن پیروزی
در لوئدا که هلدن رویتو چاپ کرده بود ، دید میشد .
این جشن هیچ موقع برگزار نشد .

در آخر هفتهی اول گروههای آفریقای جنوبی بهتر از
۶۰۰ کیلومتر از سواحل جنوب غربی آنگولا را تصرف
آورد به بودند و با سرعت ۷۰ کیلومتر در روز بسوی لوآندا
پیش میرفتند " روز نوامبر آنها به مرکز تعلیماتی پنگوا لا
که توسط کوبائیسها اداره میشد ، رسیدند . تعلیم دهند
کان کوبایی مجبور بودند که با شاگردان آنگولایی خود از
پایگاه بیرون بروند و با دشمن بجنگند . در این موقع
رهبران "ام پ ال آ" متوجه شدند که این جنگ با
جنگهای پارتیزانی برضد پرتغالیها فرق دارد . این جنگی
بود که توسط چندین نیروی همدست با امپریالیسم و مادی
ترین سلاحها ، برضد استقلال يك ملت تدارک دیده
بودند . در چنین اوضاعی ، فقط کمک و همستگي
بین المللی میتواند نجات دهند باشد .

کمک انترناسیونالیستی کوبا

انترناسیونالیسم کوبایی هاسابقهی طولانی دارد . خوشه
مارتی برای این موضوع هم در تئوری و هم در عمل اهمیت
بسیار قائل شده است . بعد از انقلاب نیز کوبائیسها
انترناسیونالیسم را در بین خود تقویت کردند و بخصوص در
کشورهای آمریکای لاتین ، آسیا و آفریقا قوانین مارکسیستی
بکار بردند ، حتی قبل از آنکه انقلاب کوبا يك انقلاب
سوسیالیستی اعلام شود . کوبائیسها در الجزایر به جنبش
"اف ان ال" دوسرکومی استعمارگران فرانسوی کمک
میکردند . بخاطر این کمک فرانسوها اجازهی پرواز از
روی خاک فرانسه را برای شرکت هواپیمائی کوبا لغو کردند .
چندی بعد ، کوبائیسها به الجزایر برای دفاع در مقابل
قوای مراکش کمک رساندند . امروزه میتوان باطمینان گفت
که هیچ جنبش آزاد بخش در آفریقا وجود نداشت که روى
کمک کوبا حساب نکرده باشد . آنها همواره میدانستند که
کوبا ، بهر حال ، بشکلی (فرستادن اسلحه ، معلم و یا
تعلیم دهند) کمک خواهد کرد . بعنوان مثال ،
میتوان از کمک انترناسیونالیستی کوبا به موزامبیک (ارسال
۱۹۷۳) ، سیرالئون (از سال ۱۹۶۵) ، کامرون و به
کشور گینه ، هنگامی که رئیس جمهور آن ، سکوتوره ، برضد
سریازهای مزدور (که فراریان کوبائی بودند) میجنگید
نام برد . در گینه بیسائو ، فرمانده کوبائی ، پدرو رد ریگز
هرالت ، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا ، در جنگ
برای آزادی آن کشور ، بدست پرتغالیها اسیر شد و سالها

در زندان بسر برد .

موقعی که جنگ برای آزادی آنگولا با پرتغالیها ادامه
داشت ، آگوستینو نتو از دانشجویان آنگولائی ، که در
پرتغال تحصیل میکردند ، خواست که تحصیل خود را در
پرتغال قطع کنند و در کشورهای سوسیالیستی ادامه
دهند . عده زیادی از این دانشجویان به کشور کوبا
رفتند ، در آنجا به تحصیل خود ادامه دادند و اکنون
در آنگولا صاحب شغل های حساسی هستند . در میان
اینان ، وزیر اقتصاد کنونی آنگولا ، مینگا ، زمین شناس
انریک دوس سانتوس ، فرمانده نظامی و عضو کمیته مرکزی
" ام پ ال آ " که در ضمن زن کوبائی نیز دارد .
مانتوس مهندس کشاورزی ، که در حال حاضر آکادمی
نظامی آنگولا را رهبری میکند و ندالو ، که زمانی بهترین
فوتبالیست در کوبا بود و حالا معاون تیب اول ارتش
توده ای آنگولا است ، دیده میشوند . بعضی از آنها هنوز
اسامی مستعار خود را حفظ کرده اند ، مثل یاکوب کیتانو
که آن موقع " هیولا کبی مرگ " نام داشت .

ادامهی وظایف انترناسیونالیستی

از اینجایید است که همکاری کوبائیسها با جنبش خلق
آنگولا يك عمل اتفاقی و ناگهانی نبوده ، بلکه نتیجهی
منطقی سیاست انقلابی کشور کوبا در آفریقا بوده است .
کمک اخیر کوبائیسها با کمکهای قبلی آنها این بود که اینبار
بایست يك جنگ بنام منعی ، که خسارات جانی و مالی
آن به هیچ وجه قابل پیش بینی نبود ، وارد شوند .
مهمترین سوال این بود که آمریکائیسها در این مورد چه
عکس العملی نشان خواهند داد . در تجزیه و تحلیلی که
حزب کمونیست کوبا کرد ، باین نتیجه رسید که آمریکائیسها
ایندفعه دیگر بوسیلهی سریازهای مزدور و با مستقیما وارد
جنگ نخواهد شد . علت این بود که آنها تازه از ریتنام فرار
کرده بودند و سخت گرفتار جریان واترگیت و آبروریزیها
سازمان " سیا " بودند . از طرف دیگر ، رئیس جمهور
داشتند که کسی او را انتخاب نکرده بود و خلاصه جریانات
داخلی مانع این اقدام حکومت آمریکا میشد . در ضمن
آمریکائیسها باید مواظب میبودند که در اینجابه عنوان همدست
حکومت نواد پرست آفریقای جنوبی ظاهر نشوند . البته
نه بخاطر ملل آفریقا ، بلکه بخاطر سیاهپوستان خود و در
رابطه با مبارزات انتخاباتی که بشدت در جریان بود و نیز
جشنهای ۲۰۰ سال نگر استقلال آمریکا . کوبائیسها به کمک
همه جانبهی اتحاد شوروی مطمئن بودند . اینها و سایر
مشکلات ، مسایلی بودند که در عرض ۲۴ ساعت قابل حل
نیوندند . اما رهبران حزب کمونیست کوبا بیشتر از ۲۴ ساعت
وقت نداشتند و باید تصمیم میگرفتند . این تصمیم در سبک
جلسهی نسبتا طولانی در روز ۵ نوامبر ۱۹۷۵ گرفته شد .
دنیا ساله دارد

ساواک

دشمن اصلی

کتاب است

ایست که دست از پا خطا کند و از دایره‌ی ترسیم شده توسط شاه و ماموران "امنیتی" اش پابرون نهد. درخاسته نویسنده آرزو میکند که "مسئولان امور" محدودیت‌های مختلف را از جلوی پای نویسنده و ناشر و خواننده بردارند، چرا که سعادت آینده‌ی کشور در گروی وجود انسانهای با فرهنگ و درست اندیش است.

اما نکته‌ی اصلی اینجاست که "مسئولان امور" و یوسیژه "مسئول کل امور" خوب میدانند که وجود انسانهای با فرهنگ و درست اندیش بزرگترین خطر را برای نظام میرند. هی دیکتاتوری سلطنتی وابسته به امپریالیسم تشکیل میدهد. رژیم شاه بستن دهانها، شکستن قلمها، بزدن افکندن شکنجه دادن و حتی اعدام شاعران و نویسندگان آزادی خواه و مترقی را از راههای حفظ بقای ننگین خود میدانند و در این راه قدم میزند. شاه

چاره‌ی جزاین ندارد که فقط به کتابهای بی رفق، بی محتوا و کنترل شده اجازه‌ی چاپ بدهد. بنابراین جای تعجب نیست اگر تیراژ هزارنسخه‌ای این کتابها هم زیادی باشد و در کتابفروشیها پادکند.

بغول نویسنده‌ی نامه "اگر کتابی طالب داشته باشد، خواننده‌ها زبر دستک هم شده پیدا میکنند و حتی دستوپس میکند (اگر چه شمیر ساواک همیشه بالای ستمسیر اوست و اینکار ممکن است بیهای بسیار گرانی برایش تمام شود).

پایان نامه، بازگو کنند هی درد بزرگ روشنفکران ایران و بی باوری مطلق آنان نسبت به اراجیف گردانندگان رژیم است. نویسنده میگوید: "موضوع کتاب و کتاب خوان یکی از شاخه‌های پیشرفت معنوی مملکت است و بسندون رود ریاستی باید بگویم که با ۱۸۰ کتاب در سال (آنهم با احتساب کتابهای درسی) و متوسط سرانه‌ی مطالعه ۲ ثانیه در روز (آمار مربوط به سال ۴۹ است که وضع بهتر بوده) نمیتوان با استقبال تعدن بزرگ رفت."

آری، تمام آنچه که شاه و دستیارانش پیرامون پیشرفت فکری و معنوی و "تمدن بزرگ" میگویند جز سألوسی بدون پشتوانه چیست دیگری نیست.

مگر میشود هم زیر پمویک رژیم دیکتاتوری وابسته با امپریالیسم زندگی کرد و هم انتظار رفتن بسوی تمدن را داشت.

ع. رازی

در سالهای اخیر پیرامون علت سقوط تیراژ کتاب مطالب زیادی نوشته و گفته شده است. بخصوص گردانندگان رژیم بارها کوشیده اند با بیهم بافتن آسمان و ریسمان، روگرداندن مردم را از خواندن کتابهایی که از هفت خوان سانسورد ولتی گذشته‌اند، پنجه توجیه کنند. اما اکنون دیگر برای هیچکس تردیدی وجود ندارد که سازمان "امنیت" شاه، عده تریین دشمن کتاب و کتاب خوان در همین ماست.

شور فضا از قرار معلوم آتند درآمده است که روزنامه‌ها "رستاخیز" هم مجبور شده بخشی از اعتراضات وسیع مردم را منکسر کند. در شماری بانزدهم اسفندماه سال گذشته این روزنامه، یک دبیر ادبیات، علل رکود بیسابقه‌ی کتاب را با حساب دودوتا چهارتا، چنین نشان میدهد:

۱- علت اصلی رکود کتاب، گرانی کاغذ و چاپ و صفحه نیست، زیرا بسیاری از کالاهای پنج سال اخیر سه الی چهار برابر گرانتر شده، معذک مشتری آن روزافزون است. بعلاوه اگر در سال ۵۵ نسبت به ۱۳۴۹ کتاب خوان بیشتر نشده باشد، کمتر هم نشده است. مضافه اینکه کتابخانه‌های عمومی و مدارس نیز افزایش یافته است.

۲- مسئله‌ی کمبود وسایل چاپ و انتشار روکار چاپخانه نیز عامل اصلی رکود نیست، زیرا با تعطیل اکثر مجله‌ها و روزنامه‌ها (چه کسی غیر از شاه آنها را تعطیل کرده است؟) و نیز چاپ کتب درسی در خارج از کشور، چاپخانه‌ها وقت آزاد بیشتری نسبت به سال ۴۹ در اختیار دارند و میتوانند کتاب چاپ کنند.

۳- تلویزیون، رادیو، سینما و تئاتر نیز مانع کتاب خوانی نمیشود، زیرا در ممالک پیشرفته اینگونه وسایل خیلی بیشتر گسترش دارد، ولی کوچکترین تاثیری در بازار کتاب نداشته است.

پس علت چیست؟

نویسنده با دآر می‌شود که طبق نظر صاحبان مؤسسات انتشاراتی و دست اندرکاران، که بارها بمناسبت‌های گوناگون ابراز شده، اشکال اصلی رکود کتاب "محدودیت‌های دولتی" است.

هر کم میدانند که منظور از "محدودیت‌های دولتی" همان سانسور و حستانک ساواک و زیر شکنجه نزار دادن هر نویسنده، ناشر، فرورنده و خواننده

